بسم اللّٰه الرحمان الرحيم

مصلحت در اسلام و نظام

چند سخنرانی و یادداشت از حجت‌الاسلام و المسلمین قنبریان درباره‌ی مصلحت

(آذر۹۹)

فهرست

پیش درآمد ۴

فصل اول: مصلت در قرآن و سیره اهل‌بیت(علیهم‌السلام) ۵

۱. صلاح امت؛ اصلاح امت ۵

۲. مصلحت و عدالت در سیره امیرالمومنین(علیه‌السلام) ۱۶

۳. مصلحت در نهضت مقدس ۲۱

فصل دوم: مصلحت در نظام ۲۳

۱. مواجهه امام خمینی و مصلحت یابی، مصلحت بافی، مصلحت سازی ۲۳

۲. معنای نظام و مصلحت آن ۳۵

۳. از حفاظت از جان و حیثیت شخصیت‌ها مقابل دشمن تا حفاظت از اموالشان مقابل ملت! ۳۷

۴. ناکارآمدی و نامقبولی ومصالح تصنعی! ۳۹

فصل سوم: تهمت بیگانگان ۴۲

نقد مستند "بهتان برای حفظ نظام" شبکه بی بی سی ۴۲

پیش درآمد

مسأله لحاظ صلاح و مصلحت درکنش‌های اجتماعی سیاسی به‌خصوص انقلابی‌گری و عدالت‌خواهی دارای حساسیت زیادی است. گاه هر حرکت اصلاحی و انقلابی به‌نام لحاظ صلاح جامعه و مصلحت نظام سرکوب می‌شود وگاه کنش‌هایی واقعاً به مصالح عمومی ضربه می‌زند.

حد بار یک صلاح عمومی و انقلابی‌گری، مصلحت و عدالت خواهی و... نیاز به کنکاش‌های نظری و حوصله و دقت دارد. غیر از یافتن اصول دانشی این تعادل در فرهنگ قرآن و اهل‌بیت نیاز به بررسی‌های بینشی هم هست. چه در تحلیل رویدادهای تاریخی وچه در رویه‌های جاری لازم است آن تعادل درست تعقیب شود.

آنچه پیش رو دارید مستقلاً ویکپارچه برای این منظورنگارش نشده است؛ اما یادداشت‌هایی مرتبطند که ابعاد زیادی از این مسأله را روشن می‌کند.

در **فصل اول**، یادداشت‌هایی که دانش لازم را تدارک می‌کند تنظیم شده است. چالش صلاح و اصلاح در سیره امیرالمومنین(علیه‌السلام)، امام مجتبی(علیه‌السلام)-سیدالشهدا(علیه‌السلام)، مصلحت و عدالت در سیره امیرالمومنین(علیه‌السلام) براساس قرآن، متون معتبر و قواعد اصولی و فقهی پردازش و حل شده است.

در **فصل دوم**، یادداشت‌هایی درباره‌ی این دو مقوله در نظام جمهوری اسلامی تنظیم شده است. مواجهه امام خمینی با مصلحت چگونه بود؟ فرق مصلحت‌یابی با مصلحت بافی و مصلحت سازی‌ها چیست؟ مصلحت نظام دقیقاً در فرهنگ سخنان امام و رهبری به چه معناست؟ رویه‌های عملی در تطبیق مصلحت نظام بر قوانین و اجراء چه نمره‌ای دارد؟ و...

در **فصل سوم**، چند یادداشت علیه تهمت بیگانگان تنظیم شده است. بی بی سی در مستند بهتان برای حفظ نظام دنبال القاء این است که رهبران جمهوری اسلامی برای آنچه مصلحت نظام می‌دانند، بهتان و تهمت و بیشتر از این‌ها راهم علیه مخالفین تجویز می‌کنند! ادله و ادعاهای اینان در سه لایه مورد بررسی و نقد واقع شده است.

ابعاد دیگری از مسأله مهم مصلحت و تلاقی‌اش با ارزش‌های دیگر چون آزادی و امنیت و عدالت و... باقیست که امیدواریم به مرور از سوی ایشان پرداخته شود. بعون الله تعالی.

فصل اول:

مصلحت در قرآن وسیره اهل‌بیت(علیهم‌السلام)

۱. صلاح امت؛ اصلاح امت[1]

طرح معما

این دو تابلو راتماشا کنید:

۱) زمانی پس ازصلح، معاویه از امام حسن(علیه‌السلام) خواست تا به فرماندهی سپاهی به جنگ خوارج رود!

امام در پاسخ معاویه نوشت:

«اگر من می‌خواستم در میان اهل قبله شمشیر زنم از جنگ با تو آغاز می‌کردم. تو را رها کردم به‌خاطر "صلاح امت" وجلوگیری از ریختن خون آنان (ترکتک لصلاح الامه وحقن دمائها)» (کامل ابن اثیرج۳، ص۲۰۵).

۲) در وصیت‌نامه معروف اباعبدالله الحسین(علیه‌السلام) که نزد برادرش محمد حنفیه گذاشت آمده:«... انما خرجت لطلب "الاصلاح" فی امه جدی...» (الفتوح، ج۵، ص۲۳/ بحار، ج۴۴، ص۳۲۹).

امام مجتبی(علیه‌السلام) از رعایت "صلاح امت" گفت وسید الشهداء از طلب "اصلاح امت"!

یکی ادامه قتال بامعاویه را به "صلاح امت" ندید ویکی خروج بر یزید را برای "اصلاح امت" لازم دید.

فرق "صلاح امت" و "اصلاح امت" چیست؟

---

[1] بازنویسی‌ای مختصر از سه شب سخنرانی آخر صفر سال۹۵ است. برای شنیدن صوت کامل این سخنرانی به آدرس‌های زیر رجوع کنید:
https://t.me/m_ghanbarian/1581
https://t.me/m_ghanbarian/1583
https://t.me/m_ghanbarian/1585

کجا مأمور به رعایت "صلاح امت" هستیم و کجا مأمور به "اصلاح امت"؟!

امام مجتبی(علیه‌السلام) ترک قتال با معاویه را به «حقن دمائها» (جلوگیری از خونریزی امت) خواند اما اباعبدالله(علیه‌السلام) هنگام عزیمت از مکه فرمود:«... من کان باذلا فینا مهجته...فلیرحل معنا...»(هرکس حاضر است خون دلش را در راه ما هدیه کند با ما راه بیافتد) (بحار، ج۴۴، ص۳۶۶).

کجا جای خویشتن داری است و کجا جای فداکاری؟!

معما در عمل یک امام!

این دو راهبرد متفاوت، مسلماً به تفاوت آن دو امام برنمی‌گردد چرا که در یک امام هم شاهد همین معمائیم:

۱) ذیحجه سال ۲۳هجری پس از قتل عمر؛ هنگامی که شورای خلافت تصمیم گرفت با عثمان بیعت کند؛ امیرالمومنین(علیه‌السلام) فرمود: « شما می‌دانید که من سزاوارترین شخص برای خلافت هستم. به خداقسم[به آنچه کردید] گردن می‌نهم تا وقتی که امور مسلمانان به سامان باشد (لأسلمن ماسلمت امورالمسلمین) ودر آن جز بر من ستم نشود...» (خطبه۷۴/ نهج البلاغه).

۲) اما وقتی به حکومت می‌رسد و با امویان درگیر می‌شود سخنش چنین است:

«... خدایا تو میدانی که آنچه از ما سرزد نه به‌خاطر تمایل به کسب قدرت و نه برای به‌دست آوردن چیزی از مال بی‌ارزش دنیا، بلکه برای آن بود که نشانه‌های دین تورا به جای خود برگردانیم و "اصلاح" درشهرهای تو را آشکار کنیم (نظهر الاصلاح فی بلادک) تابندگان ستمدیده‌ات ایمنی یابند و حدود تعطیل شده‌ات اجراشود...» (خطبه ۱۳۱).

سخن اول شبیه به سخن امام مجتبی(علیه‌السلام) است و سخن دوم شبیه‌ترین به وصیت مشهور سیدالشهداء(علیه‌السلام) است.

@m_ghanbarian ghanbarian_ir

راستی آیا بین "اصلاح امت" (سخن سیدالشهداء(علیه‌السلام)) ونمایان کردن "اصلاح در شهرها" (سخن امیرالمومنین(علیه‌السلام)) فرقی هست؟!

تأمل کنید.

موسی و هارون هم دعوایشان برسر "اصلاح" و "صلاح" بود!

۱. موسی(علیه‌السلام) وقتی امت را برای میقات وگفتگوی الهی ترک کرد، هارون را به‌جای خود نشاند و به او دستور داد:
«"اصلح" ولاتتبع سبیل المفسدین» (اصلاح کن و در اداره امور راه و روشی را که فسادگران می‌خواهند پیروی نکن) (اعراف، ۱۴۴).

۲. به گزارش آیات۸۶ تا ۹۴ طه؛ وقتی موسی برگشت قوم با فریب سامری، گوساله پرستی اتخاذ کرده بودند!
این صحنه موسی را غضبناک ومتأسف کرد. سپس آمد سر و ریش هارون را گرفت! و هارون خود را با این جملات رهاند:«ای پسر مادرم نه ریش مرا بگیر ونه سرم را! من ترسیدم در صورت مقاومت در برابر گمراهان کار به جنگ و خونریزی بی‌انجامد و تو بگویی میان بنی‌اسرائیل تفرقه افکندی و سخنم را در مورد اصلاح امور پاس نداشتی» (طه، ۹۴ /ترجمه بر اساس المیزان)
(انی خشیت ان تقول "فرقت" بین بنی اسرائیل).

آیا وحدت و عدم تفرقه، "صلاحی" است که حتی بر "اصلاح" گوساله پرستی ترجیح دارد؟!

آیا هارون در تشخیص و ترجیح "صلاح" بر "اصلاح" اشتباه کرد؟!

اگرتشخیص هارون درست بود چرا موسی جلوی قوم با او چنین کرد؟!

میبینی مسأله "صلاح امت" و "اصلاح امت" مسأله باریک و دقیقی است...

اصلاح منافقانه!

ظاهراً لطافت و ظرافت "صلاح" و "اصلاح" است که می‌تواند جای جولان منافقان شود.

تعبیر قرآن درباره ادعای "اصلاح طلبی" منافقان خیلی عجیب است:

«الا انهم هم المفسدون ولکن لا یشعرون»(بقره، ۱۱ و ۱۲)

(آگاه باشید که همانا به تحقیق خود آنان مفسدانند اما خودشان در نمی‌یابند!)

اگر فساد مورد اشاره آیه، فساد آشکاری مثل قتل وغارت و شورش و...بود نیازی به این تعبیر پر تأکید و هشداری نبود.

به‌علاوه چگونه خود هم متوجه فسادشان نبودند؟!

معلوم است این فساد، فسادی لطیف است.

منافق چون فاقد "فرقان" است بین رعایت "صلاح" و "اصلاح" و وقت هرکدام خبط می‌کند و موجب فساد می‌شود وتازه خود را مصلح هم می‌پندارد!

به‌راستی فرق بین "صلاح امت" و "اصلاح امت" چیست؟!

آیا بین این دو با هم نسبت و رابطه‌ای هست؟

کجا مأمور به رعایت "صلاح" و کجا مکلف به "اصلاح" هستیم؟!

و...

حل معما

معنای لغوی: "صلاح"، "اصلاح"، "مصلحت"، "صلح" همه از یک ماده و معانی نزدیک به هم دارند.

اصلاح مقابل "فساد" است.

وقتی چیزی از وضعیت به سامانش درآید و رو به تلف و زوال گذارد فساد یافته مثل میوه‌ای که می‌گندد.

صلاح معادل خیر و وضع مناسب وبه سامان شیئ است.

از این‌رو صلاح " یک وضعیت" و اصلاح "یک رفتار واقدام" است.

قانون اول: گاه "اصلاح" برای رسیدن به "صلاح" است.

مثال: انما المومنون اخوة فأصلحوا بین اخویکم(حجرات، ۱۰)

اخوت وبرادری، "وضعیت مناسب" بین مؤمنان است بگو "خیر" و"صلاحشان" در پیوند ایمانی و برادری با هم است.

حال اگر این "وضعیت" آسیب دید و بینشان مرافعه صورت گرفت (آیه ۹ حجرات)، وظیفه "اصلاح" (اصلحوا) هست تا وضعیت را به سامان کند و" صلاح" را تأمین کند.

قانون دوم: گاه"صلاح"، زمینه و مقتضی "اصلاح" است.

مثال: ...الا الذین تابوا من بعد ذلک واصلحوا فإن الله غفور رحیم (نور، ۵)

توبه از فسق، به انسان "وضعیتی" می‌دهد که "اصلاح" بدی‌ها از او متوقع است.

" حالت توبه"، مقتضی" اصلاح" بدی‌های گذشته است.

از همین جا نتیجه می‌شود که گاه به‌علت نبودن صلاح و مقتضی، اصلاح انجام نمی‌شود و قابل توصیه نیست.

مثال: در آیات ۷۱ و۷۹ سوره کهف از سوراخ کردن کشتی مساکین توسط خضر برای نجات از غصب شدن آن توسط پادشاه سخن است. می‌توان پرسید چرا موسی وخضر دست به قیام علیه شاه غاصب نزدند و جایش کشتی مساکین را معیوب کردند؟!

چرا نظام حاکم را " اصلاح" نکردند؟!

چون "زمینه و مقتضی" وجود نداشت "صلاح" نبود با شاه غاصب درگیر شوند.

چرا که در آن"وضعیت" نظام حاکم که عوض نمی‌شد هیچ، خون بیگناهان هم می‌ریخت و بعد غصب کشتی‌ها هم انجام می‌شد یعنی از آن "شر وضرری" که می‌خواستند دورش کنند دوچندان عاید می‌شد لذا خضر کشتی را معیوب کرد تا شاه در آن طمع نکند و"صلاح" مسکینان(کار با آن کشتی و ارتزاق از آن) بماند.

امام صادق(علیه‌السلام) فرمود امام مجتبی(علیه‌السلام) هم همین کار خضر را در ترک قتال با معاویه برای ضعفای شیعه انجام داد (تحف العقول).

"وضعیت" طوری شد که سپاه پاشید.

اندازه پیروزی و مقاومت مقابل معاویه نبود عده‌ای فرار و عده‌ای شعار "البقیه، البقیه" می‌دادند یعنی باقی‌مانده را دریاب و به کشتن مده!

امام با پذیرش آتش‌بس گرچه سوراخی در جامعه شیعه را پذیرفت اما موجب حفظ آن شد مثل کشتی آن مساکین تا طمع غاصب را از آن بردارد و به وقتش آن، "اصلاح" شود.

عمق ماجرای تشخیص صلاح واصلاح

چنانچه گذشت، دعوای موسی و هارون هم سر انجام اصلاح یا رعایت صلاح بود.

صدیقه طاهره(علیها السلام) در جملات معروف "اشتملت شملة الجنین" به امیرالمومنین و پاسخ ایشان هم ماجرا سر انجام اصلاح یا رعایت صلاح است.

از اینجا معلوم است درک و تشخیص این دو بسیار لطیف وباریک است.

قانون سوم

هر" اصلاحی" باید مبتنی بر" صلاح" و هم برای رسیدن به"صلاح" برتری باشد.

درنتیجه "صلاح" امری ذو مراتب و دارای درجات است.

مراتب صلاح

۱) صلاح و مصالح ضروری:

دین، جان، بقاء نسل، مال و هر آنچه برای بقاء بودنش ضروریست.

۲) صلاح و مصالح حاجی(حاجیات):

آنچه بدونش جامعه برپا می‌ماند اما با سختی و تنگی. اگر صلاح حاجی رعایت نشود مردم در حرج واقع می‌شوند.

۳) صلاح و مصالح تزیینی و تحسینی:

با نبود آن سختی و تنگی هم نیست اما با آن‌ها جامعه بهتر است تحصیل آن‌ها مناسب مکارم اخلاق و محاسن آداب و عادات است.

حالا مقایسه کنید:

الف) امیرالمومنین(علیه السلام) با غصب خلافت درگیر نمی‌شود و حرکت اصلاحی و جنبشی شروع نمی‌کند؛

وحدت و عدم تفرقه و سلامت امور مسلمین را پاس می‌دارد؛

چون درگیری اصل دین اسلام را به خطر می‌اندازد یعنی صلاح ضروری فوت می‌شود. شاهد اینکه پیشنهاد دهنده ابوسفیان است!

جمعی که با علی ماندند کفایت نمی‌کرد اگر درگیر می‌شد باید با جنود وعده داده شده ابوسفیان کار را پیش می‌برد آن‌وقت دولت اموی‌ای که ۲۰ سال بعد با خلفا روی کار می‌آمد حالا زودتر روی کار می‌آمد! و این نقض غرض بود.

اصلاح هیچ صلاح برتری تأمین نکرده بود. یا اساساً جنگ داخلی در آن شرایط زمینه آشوب‌ها و ارتدادها وحمله روم و...را منجر می‌شد و باز اساس اسلام زایل می‌شد یعنی فوت صلاح ضروری.

ب) اما همین رعایت جماعت و وحدت به اباعبدالله(علیه السلام) پیشنهاد می‌شود نمی‌پذیرد.

مثلاً در خیرخواهی عبدالله بن عمر هست که "در صلحی که مردم داخل شده‌اند داخل شو" امام بر این سخن، "اف"می‌کشد...

امام سراغ "اصلاح" می‌رود چون صلاح ضروری تأمین است.

با خروج امام، شهادتین به خطر نمی‌افتد بلکه صلاح برتری (احیای اسلام ناب، امر به معروف و...) هم تأمین می‌شود چنانچه بعد عاشورا شاهد قیام‌ها علیه ظلمه و نهی از منکر حاکمان جور هستیم.

یعنی اصلاح حسینی هم رعایت صلاح ضروری کرد (جان همه امت به خطر نیافتاد، اساس دین در معرض زوال نشد و...) و هم صلاح حاجی‌ای را تأمین کرد.

ج) ترک قتال امام مجتبی(علیه‌السلام) باز به‌خاطر رعایت صلاح ضروری بود. اگر اصحاب یاری می‌کردند طوری که غلبه شود و دولت اموی سرنگون شود به نص فرمایش امام، مبارزه ادامه میافت وصلاح برتری برای امت رقم می‌خورد اما حال که سپاه پاشید و یاری انجام نشد در صورت ادامه لشکر معاویه کوفه (تنها مرکز شیعه) را فتح واساس مذهب حق (تشیع) به خطر می‌افتاد از اموی بعید نبود مثل واقعه حره در کوفه بسازد!

آن‌وقت صلاح ضروری شیعیان هم فوت می‌شد.

امام با قبول آتش بس کاغذ سفید امضاء از معاویه گرفت و این شرطها را گردن او گذاشت:

۱) معاویه به کتاب خدا وسنت پیامبر عمل کند...
۲) پس از او خلافت از آن امام حسن(علیه‌السلام) یا حسین(علیه‌السلام) باشد، تعیین جانشین ممنوع.
۳) بیت‌المال کوفه به معاویه واگذار نخواهد شد... معاویه باید به بازماندگان شهدای صفین و جمل از شیعیان علی(علیه‌السلام) از خراج "دارابگرد" هزینه زندگی دهد.
۴) لزوم ترک ناسزا گفتن به امیرالمومنین(علیه‌السلام).
۵) احرار و آزادگان باید در هرجا (حتی شام و حجاز) از آزادی بهره‌مند باشند...

واضح است این شرایط صلاح حاجی و تحسینی شیعه را هم تأمین می‌کند.

لذا امام پس از صلح فرمود:« از جایی که دیدم قدرت مقابله با آن‌ها ندارید امر را واگذار کردم تا خود و شما باقی بمانیم و ناظر و مراقب آن‌ها باشیم» واژه "بین اظهرهم" مفید این معنای مراقبت و نظارت است.

می‌بینید غیر از رعایت صلاح ضروری مراتب دیگر صلاح برای شیعه تأمین می‌شود. این کجا و برخی توافقات ما با دشمن کجا؟!

اگر معاویه این را رعایت کند برد شیعیان است اگر زیر پا بگذارد (که همین کرد) تخلف از پیمان است و چهره‌ی کفرش را آشکار می‌کند و زمینه حرکت اصلاحی بعد را فراهم‌تر می‌کند (که همین شد).

استطاعت در اصلاح

قانون چهارم: اصلاح غیر از اینکه باید به صلاح باشد باید در توان باشد.

شعیب فرمود:«... ان ارید الا الاصلاح مااستطت: اراده‌ای جز اصلاح ندارم آنقدر که بتوانم»(هود، ۸۸).

امیرالمومنین(ﷺ) پس از سقیفه فرمود:«... افلح من نهض بجناح أو استسلم فأراح: کسی کامیاب می‌شود که با داشتن بال و پر قیام کند یا اگر قدرتی ندارد راه سلامت پیش گیرد و دیگران را آسوده گذارد»(خطبه ۵).

از این رو در ماجرای غصب خلافت هم خود را در استضعاف شبیه هارون می‌خواند که « ان القوم استضعفونی وکادوا أن یقتلوننی: مردم مرا ضعیف کردند و نزدیک بود مرا بکشند».

در ماجرای هارون و موسی هم تشخیص هارون غیر از موسی نبود در مقابله با سامری منتظر موسی بود که بیاید با ید بیضاء وعصای موسوی‌اش فتنه را بخواباند از هارون چنین پذیرشی نبود.

سلسه اصلاحات

قانون پنجم: اصلاح امت یک زنجیره و سلسه اصلاحات به هم مرتبط است.

امیر المومنین در نامه۵۳ بیان می‌کند چگونه اصلاح برخی از طبقات و صنوف اجتماع منوط به اصلاح طبقه دیگر است.

در خطبه ۲۱۶ به‌طور کلی و کلان بیان می‌کند:« امور مردم بدون اصلاح حاکمان، اصلاح نمی‌شود و حاکمان بدون استقامت مردم اصلاح نمی‌شوند».

از اینجا فرق دوتعبیر اباعبدالله(ﷺ) (انما خرجت لطلب الاصلاح فی امۀ جدی) و امیرالمومنین(ﷺ) (ونظهر الاصلاح فی بلادک) روشن می‌شود: اباعبدالله(ﷺ) طلب استقامت در رعیت دارد برای اصلاح حاکم اما علی(ﷺ) خود حاکم است باید اصلاحات او در کشورش هویدا شود.

@m_ghanbarian ghanbarian_ir

جولان منافقان

این ظرایف و لطائف در رعایت "صلاح" یا اقدام به"اصلاح" جای جولان منافقان می‌شود. طوری که وقتی به آن‌ها گفته می‌شود فساد نکنید می‌گویند ما مصلحیم! (بقره، ۱۱) .

قرآن با تأکید بسیار می‌گوید «آگاه باشید دقیقا همین ها مفسدانند اما خود نمی‌دانند» (بقره، ۱۲).

معلوم است فساد آن‌ها از قبیل قتل و غارت و بمب‌گذاری و... نیست و بسیار لطیف است آنقدر که حتی خودشان هم متوجه نیستند!

جولان فسادآلود منافقان در دو جای این ماجراست:

۱) جایی که باید رعایت صلاح ضروری کرد، تلاش کنند برای حرکت و جنبش و اصلاح طلبی! نمونه‌اش تقاضای ابوسفیان است از امیرالمومنین(علیه‌السلام) پس از سقیفه که مدینه را برایت پر از سواره و پیاده می‌کنم!

اما امام قصد او را مبارزه با اسلام می‌خواند و فتنه‌گری لذا زیر بار نمی‌رود (تاریخ طبری، ج۲، ص ۲۳۷/ ارشاد مفید، ج۱، ص۱۹۰).

۲) برعکس جایی که جای اصلاح و اقدام است دائم رعایت صلاح ضروری را به رخ بکشند و حرکت و نهضت را متهم به، به‌خطر انداختن وحدت وکشور و... بکنند.

نمونه این در خیرخواهی‌های ظاهری برای نهضت حسینی هست. ابن‌عباس‌ها، ابن‌عمرها، عمروبن‌سعیدها و حتی زنانی مثل عمرة بنت عبدالرحمن.

همه از لزوم همراهی با جماعت، نشکستن عصای امت و تفرقه درست نکردن و داخل در صلحی که مردم در آنند می‌گویند.

اما سید الشهداء(علیه‌السلام) به آن‌ها توجه نمی‌کند. عملاً هم قیام او موجب اصلاح امت و تأمین صلاح حاجی شد امر به معروف حاکمان و استقامت مردمان نهادینه شد و هیچ صلاح ضروری هم فوت نشد نه خون قاطبه امت ریخته شد نه شهادتین به خطر افتاد و نه هرج و مرج و مثل آن باب شد.

مرجفون!

قرآن تیپ وصنفی از منافقان را "مرجفون" می‌خواند(احزاب، ۶۰) که حوزه فعالیتشان قسم دوم است. "رجفه" چیزی است که موجب اضطراب شود.

" اراجیف" سخنانی است که دل‌ها را خالی کند و تشویش پدید آورد.

مرجفون کسانی هستند که با بزرگنمایی‌های دشمن و سیاه نمایی‌های خودی و... طوری وانمود می‌کنند که در صورت اقدام، صلاح ضروری جامعه از بین می‌رود!

شعارشان ان الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم(همه علیه شمایند بترسید) است(آل عمران، ۱۷۳).

بلا تشبیه مثل این سخنان که بمبی دارند چنین و چنان که برخی ضعیف‌الایمان‌ها می‌گویند نمونه اراجیف عصر ماست.

در عصر ما گروهی مشخص پس از جنگ که وقت ساختن کشور و تقویت بنیه بود اصرار داشتند به کمک صدام علیه آمریکا وارد جنگ شویم در ماجرای اشغال کویت و جنگ اول خلیج فارس در زمان بوش پدر! دقیقاً همان‌ها در جریان مقاومت هسته‌ای فشار می‌آورند با آمریکا سازش کنیم تصریح می‌کنند فرق ما این است که تهدید آمریکا را جدی می‌گیریم و می‌خواهیم سایه جنگ را از کشور دور کنیم! (حرفشان صرف مذاکره به‌عنوان یک روش نیست).

از سر حسن اتفاق از همان زمان به این‌طرف هم نام خود را "اصلاح طلب" گذاشتند!

۲. مصلحت و عدالت در سیره امیرالمومنین(علیه‌السلام)

مصلحتی که می‌تواند "موقتاً" یک حق و عدلی را تعطیل کند کدام است؟!

۱. اولاً اصل بر عدم تأخیر است:

امیرالمومنین(علیه‌السلام) در نامه ۵۰ نهج البلاغه:"آگاه باشید حق شما بر من این است که... و حقی را که از آن شماست از موردش تأخیر نیاندازم و تا آن را به انجام نرسانم باز نایستم و همه شما نزد من درباره‌ی حق مساوی باشید. و هرگاه چنین کردم نعمت خدا بر شما تثبیت شده بر شما لازم می‌شود از من اطاعت کنید و از دستورم تخلف نکنید و در انجام کاری که به صلاح شماست کوتاهی نورزید و برای رسیدن به حق در امواج سختی‌ها فرو روید..."

۲. ثانیاً مصلحت معارض باید اهم باشد و چاره دیگری هم نباشد.

در خطبه ۱۶۸ نهج البلاغه از تأخیر خود در باره حق عثمان (قصاص قاتلین) می‌گوید:"... اگر خون‌خواهی عثمان تحقق پذیرد مردم سه دسته می‌باشند: دسته‌ای با شما هم رأی هستند و گروهی با شما مخالفند و جمعی نه موافقند و نه مخالف. پس شکیبایی کنید تا مردم آرام شوند و دل‌ها از تب و تاب بیفتد و حقوق از دست رفته به آسانی گرفته شود..."

توضیح: حکومت برای کف و سقفی تشکیل می‌شود: کف آن رفع هرج و مرج است که فرمود امیر فاسق هم از هرج و مرج مدام بهتر است؛ سقف آن هم اقامه قسط و عدل اجتماعی است.

حالا اگر در روز اول این حکومت بعد از شورش و هرج و مرجی که ۴ماه خانه عثمان محاصره و کشته شده است یکباره سراغ انتقام برود آن هرج و مرج ادامه می‌یابد و کف حکومت هم تأمین نمی‌شود. تأخیر برای استقرار یافتن حکومت و بعد سراغ استیفای این حقوق رفتن حکم عقل است.

این مثال در روزهای اول بیعت اتفاق افتاده و قابل سریان بر یک حکومت مستقر نیست الا همان هرج و مرج گسترده ثابت شود.

۳. نمونه‌های دیگر را در روایت کافی(پ.ن۱ را مشاهده کنید) ملاحظه کنید که می‌فرماید:"اگر بخواهم مردم را به ترک آن‌ها(۲۵ بدعت شمارش شده) وادارم و به‌جای اصلی آن‌ها برگردانم و به همان ترتیب که در زمان رسول خدا(ﷺ) بود مقرر دارم لشکر از دور من پراکنده شوند تا جز خودم تک و تنها به‌جای نمانم و یا اندکی از شیعیان من ..." و هم فرمود:"اذاً لتفرقوا عنی: در اینصورت (اجرای این ۲۵مورد) مردم از دورم پراکنده می‌شدند".

تدریج در اجرا با پیگیری مدام هم کاملاً عقلائی است. آن مصلحت مزاحم تحقق فوری آن حقوق و عدالت‌ها پراکندگی عامه مردم و زوال حکومت است نه رنجش خواص و کانون‌های خاص! سریان این مصلحت به جای که به‌خلاف خواست عمومی عدالتی اجرا نمی‌شود درست نمی‌باشد.

....

پ.ن۱: روایت صحیح السند یادشده این است:

سلیم بن قیس هلالی گوید: امیرمؤمنان(علیه السلام) خطبه‌ای ایراد فرمود بدین ترتیب که پس از حمد و ثنای الهی درود بر پیغمبر(ﷺ) فرستاد سپس فرمود:

آگاه باشید که آنچه بیشتر از آن بر شما بیمناکم دو خصلت است: پیروی از هوای نفس و آرزوی دراز، اما پیروی از هوای نفس شخص را از حق باز دارد، و اما آرزوی دراز آخرت را به‌دست فراموشی سپارد، آگاه باشید که همانا دنیا پشت‌کنان کوچ کرده، و آخرت روی کنان (بسوی شما) روی نموده، و برای هر یک از این دو فرزندان (و علاقه‌مندانی) است، شما از فرزندان (و علاقه‌مندان) آخرت باشید و از فرزندان دنیا نباشید، زیرا که امروزه روز عمل است و حسابی در کار نیست، و فردای قیامت روز حساب است و عملی در کار نیست، و جز این نیست که آغاز وقوع فتنه‌ها و آشوب‌ها از هواهای نفسانی پیروی شده و احکامی است که بدعت‌گزاری شده و در آن‌ها با حکم خدا مخالفت شود و مردانی در آن‌ها به‌جای مردان دیگر سرپرستی آن احکام را به‌عهده گیرند.

آگاه باشید که اگر حق خالص و پاک (از باطل در میان مردم) بود هیچ اختلافی در کار نبود، و اگر باطل خالص (از حق) نیز می‌بود بر هیچ خردمندی پوشیده نمی‌ماند، ولی از هر کدام آنها مشتی برگرفته شده و آن‌ها را با هم آمیخته‌اند، و در اینجاست که شیطان بر دوستان خود استیلا یابد و آنان که از جانب خدا برایشان سرانجام نیک پیش‌بینی شده نجات یابند، من خود شنیدم از رسول خدا (ﷺ) که می‌فرمود چگونه‌اید در آن وقتی که شما را در برگیرد فتنه (و گمراهی) آن‌چنانی که کودک خردسال در آن پرورش یابد و مرد بزرگسال در آن پیر شود، مردم بدان طریقه کج بروند و آن را برای خود روش و سنتی قرار دهند که چون چیزی از آن روش کج به‌روش حق تبدیل یابد بگویند: سنت تغییر یافته و کار زشتی به‌نظر مردم بیاید، سپس بلا و گرفتاری سخت شود و ذریّه و نژاد (مسلمانان) به اسارت افتند، و فتنه و آشوب آنان را درهم بکوبد چنانچه آتش هیزم را بکوبد و آسیا دانه گندم را.

آنان برای غیر خدا مسأله آموزند، و برای غیر عمل دانش جویند، و با کارهای آخرت دنیا طلبند سپس رو به اطرافیان خود که جمعی از خانواده و خاصان آن حضرت و شیعیانش بودند کرد و فرمود:

حکمرانان پیش از من کارهایی انجام دادند که در آن‌ها با رسول خدا(ﷺ) مخالفت کردند و از روی تعمد راه خلاف پیمودند، و پیمانش را شکستند، و سنت و روشش را تغییر دادند، و اگر من بخواهم مردم را به‌ترک آن‌ها وادارم و به‌جای اصلی آن‌ها بازگردانم و به‌همان ترتیب که در زمان رسول خدا(ﷺ) بود مقرر دارم لشکر از دور من پراکنده شوند تا جز خودم تک و تنها به‌جای نمانم و یا اندکی از شیعیان من که برتری مرا شناخته و وجوب اطاعت و امامت مرا از روی کتاب خدای عز و جل و سنت رسول خدا(ﷺ) دانسته‌اند به‌جای مانند.

در اینجا امیرالمؤمنین(علیه السلام) برای نمونه به چند موضوع که رسول خدا (ﷺ) آن‌ها را به‌طوری مقرر فرموده بود و أبو بکر و عمر و دیگران و بخصوص عمر آن‌ها را تغییر داده اشاره می‌فرماید: اگر می‌دیدید که من دستور می‌دادم تا مقام حضرت ابراهیم(علیه السلام) را به‌جای اصلی آن که رسول خدا (ﷺ) آن را در آنجا نهاده بود (و عمر آن را به‌جای کنونی آورد) برمی‌گرداندم.

و فدک را (که ابو بکر به‌غصب از فاطمه(علیها السلام) گرفت) به‌ورثه فاطمه(علیها السلام) برمی‌گرداندم.

و صاع رسول خدا (ﷺ) را به‌همان نحو که بود برمی‌گرداندم (صاع مقدار آبی بود که رسول خدا (ﷺ) با آن غسل می‌کرد و مقدار آن شش رطل بود و پس از آن حضرت این مقدار را کم دانستند و خود آن حضرت نیز فرمود: مردمی بیایند که آن را کم دانند).

و زمینهایی را که رسول خدا (ﷺ) به‌مردمی واگذار کرد ولی حکم آن حضرت اجرا نگشت من آن‌ها را به صاحبانش بدهم و حکم آن حضرت را اجرا کنم.

و خانه جعفر را (که داخل در مسجد الحرام کرده‌اند) بورثه‌اش بازگردانم و آن قسمت را از مسجد خراب کنم.

و احکامی را که از روی ستم و زور به‌آن‌ها حکم شده (مانند تحریم متعه حج و متعه نساء و قانون عول و غیر آن از بدعت‌های مشهور عمر و جواز سه طلاق در یک مجلس) بازگردانم.

و زنانی را که به‌ناحق در تحت اختیار مردانی هستند بسوی شوهران (مشروع و حقیقی) خود باز می‌گرداندم (مانند زنانی را که بدون حضور عدلین یا در غیرحال طهر طلاق می‌دادند و پس از انقضاء عده بزنی می‌گرفتند) و درباره‌ی آن‌ها با حکم خدا درباره‌ی فروج و احکام روبه‌رو می‌شدم.

و فرزندان بنی‌ثعلب را به اسارت می‌گرفتم (که عمر بدون جهت جزیه را از آنان برداشت و به‌جای آن دو برابر زکات بر آن‌ها مقرر داشت، چنانچه در تواریخ است).

و آنچه از سرزمین خیبر (میان متنفذین زمان عمر) تقسیم شده بود برمی‌گرداندم.

(مترجم گوید: جریان تقسیم اراضی خیبر که حضرت بدان اشاره فرماید بدین نحو بود که در زمان عمر، عبداللّه پسرش که سهمی در خیبر داشت هنگامی برای سرکشی اموال خود به خیبر رفت و شبانه مورد حمله یهود خیبر- که به دستور رسول خدا (ﷺ) در آنجا سکونت داشتند- قرار گرفت، این جریان که بگوش عمر بن خطاب رسید یهود مزبور را- با اینکه رسول خدا (ﷺ) آن‌ها را در آنجا مسکن داده بود و زمین‌های خیبر را به‌آنها واگذار کرده و در مقابل سهمی از محصولات از آن‌ها می‌گرفت- یکسره از خیبر بیرون کرد و املاک آنجا را میان جمعی خاص تقسیم نمود که از آن جمله پسرش عبداللّه بن عمر و عثمان و زبیر و عبدالرحمن و غیره بودند- و برای اطلاع از تفصیل داستان به سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۵۶ به بعد مراجعه فرمائید-).

و دفاتر حقوق و عطایا را (که به دستور عمر روی سوابق اشخاص و نفوذ و سایر جهات به‌اختلاف تعیین شده بود) از بین می‌بردم، و مانند رسول خدا (ﷺ) آن را بالسویهٔ تقسیم می‌کردم و آن را در دست (جمع مخصوصی از) توانگران قرار نمی‌دادم.

و مساحت را در گرفتن خراج ملغی می‌کردم (چنانچه عمر این کار را کرد و برخلاف دستور رسول خدا (ﷺ) که در مانند سرزمین‌های شام و عراق مالیات را از روی درآمد زراعت معین فرموده بود او روی مساحت زمین قرار داد).

و در موضوع ازدواج به‌طور برابری و مساوات رفتار می‌کردم (چون عمر بر خلاف دستور رسول خدا (ﷺ) که فرموده بود هر مرد مسلمانی کفو زن مسلمان است و سیاهی و سفیدی و عرب و عجم و قریشی و غیرقرشی را ملغی کرده بود او دستور داد غیرقرشی نباید از قریشی زن بگیرد و غیر عرب نباید از عرب زن بگیرد).

و خمس پیغمبر (ﷺ) را به‌همان نحو که خدای عز و جل نازل فرمود و واجب کرده بود مقرر می‌داشتم (اشاره به‌خلافی است که عمر در باره خمس مرتکب شد و آن را از خاندان رسول خدا (ﷺ) منع کرده و میان عموم مسلمانان تقسیم می‌کرد چنانچه بیان آن در پایان خطبه آمده).

و مسجد رسول خدا (ﷺ) را به‌همان وضعی که بود برمی‌گرداندم و درهایی را که در آن گشوده‌اند می‌بستم و آن‌ها را که بسته‌اند باز می‌کردم.

و مسح بر روی کفش را (که عمر در مواردی اجازه داده بود) حرام می‌کردم.

و بر نوشیدن نبیذ (شراب خرما که پس از رسول خدا (ﷺ) حلالش کردند) حدّ می‌زدم.

و دستور به‌حلال بودن متعه حج و صیغه زنان می‌دادم (که طبق روایتی که میان شیعه و سنی معروف است عمر خود گفت: این دو در زمان رسول خدا (ﷺ) حلال بود و من آن دو را حرام کردم).

و برای نماز میت گفتن پنج تکبیر را دستور می‌دادم (که عمر روی سلیقه خود یکی از پنج تکبیر را کسر کرد و چهار تکبیر مقرر داشت).

و مردم را مجبور می‌کردم تا «بِسْمِ اللّهِ الرّحْمنِ الرّحِیمِ» را در نماز بلند بگویند (چنانچه مخالفین یا آن را نمی‌خوانند یا در تمام نمازها آهسته می‌خوانند).

و بیرون می‌آوردم کسانی را که به‌همراه رسول خدا (ﷺ) در مسجد درآوردند با اینکه رسول خدا (ﷺ) آن‌ها را بیرون کرد، و در می‌آوردم در مسجد رسول خدا (ﷺ) آنکه را اینان بیرون کردند و رسول خدا (ﷺ) او را وارد کرد.

(فیض (ره) گوید: محتمل است مراد از جمله اولی ابو بکر و عمر باشند که بدون اجازه آن دو را در مسجد رسول خدا (ﷺ) دفن کردند با اینکه رسول خدا (ﷺ) حتی اجازه نداد آن دو در به مسجد باز کنند، و مراد از جمله دوم خود آن حضرت باشد که رسول خدا (ﷺ) دستور فرمود همه درهایی که اصحاب به مسجد باز کرده‌اند ببندند جز دری که به خانه علی(علیه السلام) باز می‌شد و اینان پس از آن حضرت بر خلاف آن رفتار کردند).

و مردم را به حکم قرآن وامیداشتم. و طلاق را روی سنت قرآن قرار می‌دادم (چون قرآن دستور می‌دهد در مورد طلاق که باید در حضور دو شاهد عدل باشد و در نکاح وجود شاهد را شرط نمی‌کند و اینان به‌عکس رفتار کردند).

و زکات را (فقط) از اصناف (نُه‌گانه) آن، طبق مقررات و حدودش می‌گرفتم (نه مانند این‌ها که بر چیزهای دیگری نیز زکات بسته‌اند).

و باز می‌گرداندم وضو و غسل و نماز را به اوقات و قوانین و جاهای خودشان. (چون در تمام این‌ها دست بردند و بدعت یا بدعت‌هایی گذاردند مانند مسح بر گوش‌ها و شستن پاها و امثال آن در وضوء و وجوب وضوء با غسل، و اسقاط غسل در مورد التقاء ختانین بدون انزال، و برداشتن جمله «حی علی خیر العمل» از اذان و نهادن جمله «الصلاة خیر من النوم» به‌جای آن، و

@m_ghanbarian ghanbarian_ir

تکتف و آمین و خواندن نماز نافله را به‌جماعت و امثال این‌ها که در کتب تواریخ و غیره مانند کتاب شافی سید مرتضی رحمه اللّه مضبوط است).

و اهل نجران را به‌جاهای خودشان برمی‌گرداندم (که عمر آن‌ها را از یمن که سرزمین آن‌ها بود به سرزمین عراق کوچ داد به تفصیلی که در فتوح البلدان بلاذری ص ۷۲- ۷۳ ط مصر مذکور است).

و اسیران فارس و ملت‌های دیگر را از روی کتاب خدا و سنت پیامبرش باز می‌گرداندم.

در این صورت (و با اجرای این کارها و بازگرداندن آن‌ها از مسیر منحرفی که اکنون در آن است به مسیر حقیقی آن) مردم از دورم پراکنده می‌شدند.

به خدا سوگند اگر به مردم دستور می‌دادم که در ماه رمضان جز نماز فریضه را به جماعت نخوانند (و از خواندن نوافل شب‌های ماه رمضان به جماعت که عمر دستور داده جلوگیری می‌کردم) و به‌آن‌ها اعلام می‌کردم که نوافل به جماعت خواندن بدعت است، برخی از همین لشکریانم که اکنون به‌همراه من جنگ می‌کنند فریاد می‌زدند: ای مسلمانان سنت عمر دگرگون شد، علی ما را از نماز نافله در ماه رمضان باز می‌دارد، و ترس آن را دارم که از یک سوی لشکر (بر من) شورش کنند.

من چه کشیدم از دست این امت! از اختلافشان، و از پیروی کردنشان از پیشوایان گمراه و خوانندگان به‌سوی دوزخ. (در اینجا دوباره سخن امام(علیه‌السلام) به‌دنبال سخنان پیشین بازگردد و فرماید:)

و اگر از خمس بهره خویشاوندان را می‌پرداختم که خدای عز و جل (درباره آن) فرماید: «اگر به خدا و آنچه روز تمیز حق و باطل روزی که دو گروه تلاقی کردند ایمان آورده‌اید»، (سوره انفال آیه ۴۱، و این قسمت که امام(علیه‌السلام) استشهاد فرموده دنباله آیه خمس است، و برخی گفته‌اند ذکر قسمت اخیر برای این است که عقیده به خمس آل پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) شرط ایمان به خدا و قرآن است).

پس ماییم به‌خدا سوگند مقصود از خویشاوندان که خدا ما را به خود و رسول خود (صلی‌الله‌علیه‌وآله) مقرون ساخته و فرموده: «از آن خدا و رسول و خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان» (درباره‌ی من بالخصوص است) تا دست‌گردان میان توانگران شما نباشد، و آنچه را پیغمبر برای شما آورد بگیرید و آنچه را از آن نهی فرمود خودداری کنید و از خدا بترسید (در ستم کردن به خاندان محمد(صلی‌الله‌علیه‌وآله)) که به راستی خدا سخت کیفر است» نسبت به کسی که به آن‌ها ستم کند.

و این گفتار را خدای تعالی از روی مهری که به ما داشته فرموده و ثروتی است که خدا ما را به آن بی‌نیاز کرده و پیامبرش را به آن سفارش فرموده، و در سهم صدقه برای ما بهره‌ای مقرر نفرموده، و خدا گرامی داشته رسولش و ما خاندان را از اینکه از چرکی دست مردم بما خوراک بدهد، و اینان خدا را تکذیب کرده و رسولش را نیز تکذیب کردند، و کتاب خدا را که گویای به حق ما است انکار کردند، و آن فرضی را که خدا برای ما فرض کرده بود از ما بازداشتند، هیچ خانواده پیغمبری از امت پیغمبرش ندید آنچه را ما پس از پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) دیدیم، و خدا کمک‌کار ما است بر هر کس که به ما ستم کرده و جنبش و نیرویی نیست جز به خدای والای بزرگ.

(الروضة من الکافی، ترجمه رسولی محلاتی، ج۱،ص۸۴تا۹۰)

@m_ghanbarian ghanbarian_ir

۳. مصلحت در نهضت مقدس[۱]

نهضت مقدس خلوص و اصالت‌های خود را با دوام بیشتر معامله نمی‌کند. بیش از پیروزی ظاهری و غلبه به خلوص و ایستادگی بر اصالت‌هایش پافشاری می‌کند. اینجور شورانگیز می‌ماند و قابل تأسی؛ بعدی‌ها پیروزی هم می‌آورند. و الا ما هم می‌توانیم با قاطی کردن زهرماری‌ها بیشتر بمانیم و...

توجه: این نه یعنی ندیدن مصلحت‌های واقعی و افراطی‌گری.

اشعث و زیاد بن ابیه هم کارگزار علی(علیه السلام) در دوره‌ای بودند. کارگزار تراز دولت مقدس نبودند اما برای مصالحی بودند لکن تا بودند فسادی نداشتند.

شریح و ابوموسی هم‌تراز دولت مقدس علی(علیه السلام) نبودند. پذیرششان به‌خاطر لابی کانون قدرت و ثروت نبود. علی "سفارش پذیر" نیست اما "مشورت پذیر" است؛ "شاورهم فی الامر" اول پیامبر(صلی الله علیه و آله) و علی(علیه السلام) را می‌گیرد بعد ما. این "الامر" هم یعنی حکومت؛ همان که "اولی الامر" دارد! یعنی با اینکه خودت اولی الامری اما شاورهم فی الامر! لذا شریح را به‌خاطر مردم و ابوموسی را به‌خاطر خیرخواهی مالک نگه‌داشت. باز فاسد نبودند فقط تراز نبودند. از قضا این یعنی خلوص و اصالت که ولی معصوم، مشورت و نظر مردم را لحاظ کند، آن‌ها را کت بسته نبرد، باشعور و آگاهی و انتخاب راهبریشان کند، حتی اگر مسیر طولانی‌تر وهزینه‌ها بیشتر شود. اشکال ندارد منتظر می‌ماند تا حکمیت؛ تا مالک و مردم بفهمند چرا با ابوموسی مخالف بود!؟

نهضت مقدس هم اینجور است وقتی فرمود از سر شرارت و زیاده خواهی و ظلم و فساد نهضت نکرده‌ام؛ باخود هم این قماش را نمی‌برد."کثیر" در سپاه عمرسعد چاقو کش فرزی بود برای ترور هم سمت امام آمد که ابوثمامه اجازه نداد؛ اما امام چاقو کش با خود ندارد پهلوان فقیه او در کوفه می‌توانست ابن‌زیاد را غافلگیر بزند اما نزد چون اسلام ترور و غافل کشتن را منع کرده است.

با کانون‌های ثروت و قدرت ائتلاف نکرد، بعد تصفیه کند. بعضی مثل ابن‌زبیر و ابن‌عمرها را اصلاً دعوت هم نکرد تا نهضت خالص بماند...

حتی فرمود هرکه بدهکار است برود. مالک بن نضر به‌خاطر بدهی رفت.

---

[۱] چکیده‌ای از جلسه۶ عاشورای نهضت مقدس است که محرم۹۸ ایراد شده است. برای شنیدن صوت جلسات به آدرس زیر رجوع کنید:
https://mghanbarian.ir/lecture/1562

سرمایه شیعه یک نهضت مقدس(عاشورا) و یک دولت مقدس(حکومت علوی) است که از نقص‌ها مبرا و دارای همه کمالات لازم هست، پس الگوی نهضت‌ها و دولت‌های شیعی باید باشد.

همه را اختیاراً برد. بعد شهادت مسلم راستش را به همراهان گفت که شیعیانمان ما را رها کردند هرکه می‌خواهد برود و تعدادی رفتند.

حتی در بین اختیاری آمده‌ها، او که آن روزها مشکلی برایش پیش آمده بود را خود ورود می‌کرد که در رودرباستی نباشد و برود. محمد بشیر حضرمی اینجور بود. همان روزها خبر اسارت پسرش رسیده بود که قابل معامله هم بود که پولی خرج کند وآزادش کند. حضرت گفت برو دنبال آزادی پسرت! او خود نرفت. باز امام ۵ لباس قیمتی آورد تا او به پسر دیگر دهد برای خرج آزادی آن پسر. به فکر بچه مردم هست و ریزه‌کاری‌ها را می‌بیند تا مقدس بماند.

حتی غلامان را آزاد کرد تا بروند!

غلام در آن عرف-که ارتجاع به جاهلیت بود- مثل شیئی بود. حیوان تلقی می‌شد. سپر جان مولا وقت خطر بود. اما امام فرمود شما در راحتی باما بوده‌اید الآن وقت تنگی و بلاست بروید. نهضت مقدس برای همه زمان‌هاست. باید پس از الغاء برده‌داری هم برگ برنده هنوز او باشد...

جؤن خودش فهمید و نرفت.

به دریایی درافتادم که پایانش نمی‌بینم/ من آزادی نمی‌خواهم که با یوسف به زندانم...

فصل دوم:

مصلحت در نظام

۱. مواجهه امام خمینی و مصلحت یابی، مصلحت بافی، مصلحت سازی[1]

مقدمه

امام خمینی، حفظ نظام جمهوری اسلامی را از "اهم واجبات" می‌دانند. از"نماز" و حتی"از جان ولیعصر(عج)" مهم‌تر می‌دانند!

این معما چگونه قابل حل است؟!

برای یافتن منظور درست امام باید "مصلحت نظام" و "معنای نظام" دقیق روشن شود:

الف) مصلحت نظام

همه احکام اسلام دارای مصلحت‌اند اما اگر دو حکم شرعی باهم تزاحم کرد و نشد هردو انجام شود باید حکمی را انجام داد که مصلحت مهم‌تری دارد.

حاکم اسلامی می‌تواند برخی از احکام شرعی را "موقتاً" به‌خاطر مصالح اهم تعطیل کند. معنای ولایت مطلقه هم همین است.

علی‌التشبیه چگونه پلیس به‌خاطر برخی مصالح ترافیکی، به‌خلاف قوانین رانندگی و علائم نصب شده، خیابان دو طرفه را موقتاً یکطرفه می‌کند؟ همین کار را هم حاکم مشروع اسلامی درباره احکام شرعی می‌تواند انجام دهد. به‌شرط آنکه بتواند اهمیت آن مصلحت و شرایط تزاحمی دو حکم را اثبات کند.

---

[1] نوشتاری از سخنرانی سالگرد رحلت امام خمینی سال ۹۷ است که اصل سخنرانی را می‌توانید از آدرس زیر گوش دهید:
https://mghanbarian.ir/lecture/148/

چند نمونه در کلمات امام خمینی:

«حاکم می‌تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند ، مسجدی که ضرار باشد در صورتی که رفع، بدون تخریب نشود، خراب کند. حکومت می‌تواند از حج که از فرائض مهم الهی است در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست،"موقتاً" جلوگیری کند» (صحیفه امام، ج۲۰، ص۴۵۱و۴۵۲).

«حکومت می تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد یک جانبه لغو کند» (همان).

«مالکیت را در عین حال که شارع مقدس محترم شمرده است لکن ولی فقیه می‌تواند همین مالکیت محدودی که ببیند خلاف مصالح مسلمین و اسلام است همین مالکیت مشروع را محدودش کند به یک حد معینی و با حکم فقیه از او مصادره شود» (صحیفه امام، ج۱۰، ص۴۸۰و۴۸۱).

در سیره اهل‌بیت(علیهم‌السلام) هم سابقه داشته است:

معقل بن قیس –فرمانده سپاه امیرالمومنین(علیه‌السلام)- در رویارویی با خرّیت بن راشد –که با جمعی خروج کرده بود و برخی مسلمان شدگان به مسیحیت برگشته بودند- گفت: هرکس از خریت کناره جوید گرچه مرتد باشد در امان است!

درحالی‌که حکم مرتد در فقه اسلامی اعدام است! (اقتصادنا، شهید صدر، ترجمه کاظم بجنوردی، ج۲، ص۳۳۲).

امام علی(علیه‌السلام) در دوران خلافتش با پیگیری اعمال کارگزاران خویش تمامی اموال [متخلفین] را بدون تشکیل محاکم قضائی مصادره نمود!

با اینکه این عمل خلاف قاعده سلطه بر اموال خویش و قاعده ید است (ولایت فقیه، امام خمینی، ص۱۷۲).

پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله) پس از فتح خیبر از خوردن گوشت حیوانات اهلی نهی کرد درحالی‌که حلال گوشت‌اند! امام باقر(علیه‌السلام) می‌فرماید این نهی مبتنی بر مصلحت ابقای نسل آن حیوانات بوده است (وسائل‌الشیعه، ج۱۶، ص۳۲۲).

ب)نظام یعنی چه؟

آیا صرف نظام اداری یا ساختار سیاسی و رجال سیاسی منظور است؟!

برخی مثال‌های یادشده با "نظام معیشت" قابل توجیه است اما نه همه!

نظام معیشت، همان نظم و مناسباتی است که زندگی مردم بر آن استوار است و به ریختن آن عسر و حرج عمومی را لازم دارد.

می‌شود پرسید: نظام شیعی عراق هم حفظش از نماز واجب‌تر است؟!

نظام سیاسی سلطان ذی‌شوکت هم به‌خاطر حفظ نظام معیشت، حفظش واجب است؟! (ر.ک: مکاسب محرمه، آیت‌الله اراکی، ص۹۳).

تعبیر امام، فقط نظام معیشت نیست. "حفظ این جمهوری اسلامی از اعظم فرائض است" (صحیفه نور، ج۱۵، ص۲۰۳ /ج۲۰، ص۱۶۷ / ج۲۱، ص۱۱۲).

پس منظور از مصلحت نظام چیست؟!

به‌نظر بنده منظور امام از نظام و مصلحتش : "نظام اسلامی برآمده از اراده مردم در راستای تعقیب اهداف انقلاب اسلامی –که نقطه شروع ظهور نزد ایشان است- می‌باشد."

جملات امام در این‌باره:

«مصلحت نظام از امور مهمه‌ای است که گاهی غفلت از آن موجب شکست اسلام عزیز می‌گردد. مصلحت نظام از امور مهمه‌ای است که مقاومت درمقابل آن ممکن است "اسلام پابرهنگان زمین" را در زمان‌های دور و نزدیک زیر سؤال ببرد و اسلام آمریکایی مستکبرین و متکبرین را با پشتوانه میلیاردها دلار توسط ایادی داخلی و خارجی برآن پیروز گرداند» (صحیفه امام، ج۲۰،ص۴۴۶/ نامه برای تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام).

«ما امروز مواجه با همه قدرت‌ها هستیم و آن‌ها در خارج و داخل دارند طرح‌ریزی می‌کنند برای اینکه این انقلاب را بشکنند و این نهضت اسلامی و جمهوری اسلامی را شکست بدهند و نابود کنند و این یک تکلیف الهی است برای همه که اهم تکلیف‌هایی است که خدا دارد. یعنی حفظ جمهوری اسلامی از حفظ یک نفر – ولو امام عصر(عج) باشد- اهمیتش بیشتر است برای اینکه امام عصر(عج) هم خودش را فدا می‌کند برای اسلام...» (صحیفه امام، ج۱۵،ص۳۶۵/ فروردین۶۲).

در وصیتنامه هم مرقوم داشته‌اند:«اینجانب نصیحت متواضعانه برادرانه می‌کنم که آقایان محترم تحت تأثیر اینگونه شایعه سازی‌ها قرار نگیرند و برای خدا و حفظ اسلام این جمهوری را تقویت نمایند و باید بدانید که اگر این جمهوری اسلامی شکست بخورد به جای آن یک رژیم اسلامی دلخواه بقیۀالله-روحی فداه- یا مطیع امر شما آقایان تحقق نخواهد پیداکرد بلکه یک رژیم دلخواه یکی از دو قطب قدرت به حکومت می‌رسد و محرومان جهان که به اسلام و حکومت اسلامی رو آورده ودل باخته‌اند مأیوس می‌شوند و اسلام برای همیشه منزوی خواهد شد» (صحیفه امام، ج۲۱، ص۴۴۷).

تعبیر"نظام انقلابی"در بیانیه گام دوم رهبر انقلاب هم همین معنای یاد شده را تداعی می‌کند.

۱. مصلحت یابی برای نظام انقلابی

چنانچه گذشت برای حفظ این نظام انقلابی و پیشبرد آن به سمت آرمان‌هایش، ممکن است "موقتاً" احکام اولی شریعت هم تعطیل شود.

تعطیلی موقت حج به‌خاطر اجرای حج ابراهیمی با برائت از مشرکین یک نمونه از آن بود.

الزام مالکان بزرگ به فروش مازاد زمین برای ساختن مسکن محرومان نمونه دیگر بود. پس از پیروزی انقلاب برای محرومیت زدایی از حاشیه شهرها و حلبی آبادها مصوبه‌ای در مجلس گذشت که مالکان زمین‌های بزرگ را وا می‌داشت بیش از مقداری معین را به دولت بفروشند تا مسکن برای محرومان و حاشیه‌نشینان تهیه شود. این مصوبه مغایر با قاعده سلطنت بر اموال بود و شورای نگهبان آن را رد کرد؛ اما امام خمینی آن را تأیید کرد! نامه خصوصی آیت‌الله العظمی گلپایگانی و استعفای داماد ایشان از دبیری شورای نگهبان در این موارد، نتوانست امام را تسلیم کند. امام مصالح عامه مستضعف و محروم را بر سلطنت مالکان بزرگ بر زمین‌هایشان ترجیح داد.

آیت‌الله گلپایگانی درباره هیئت هفت نفره زمین نوشته بود:

«وظیفه شرعی اقتضا دارد که نگرانی خود را از موضع کنونی مجلس شورای اسلامی خصوصاً برای آینده به همه نمایندگان مؤمن و پایبند به سوگند و تعهدی که دارند اظهار دارم. از اوایل پیروزی انقلاب، از یک سو بعضی غرب‌زدگان این نغمه را آغاز کردند که احکام اسلامی در این عصر عملی نیست، یا شرایط اجرای آن آماده نمی‌باشد که به حمدالله صدایشان خاموش و بی‌اثر شد و از سوی دیگر چپ‌گرایان به تبلیغات در قشرهای مختلف پرداختند و با نفوذ در نهادها و عنوان کردن شعارهای اقتصادی و سیاسی خواستند، انقلاب را از اصالت اسلامی خود بیندازند و به آن جلوه دیگری دهند... اگر ما به حول و قوه الهی اسلام را پیاده کنیم، همه جوانب اصلاح خواهد شد. لکن اگر به اسم ضرورت (آن هم با بینش‌هایی که بعضی دارند) در جو پر از شعار و تبلیغات گروه‌های منحرف بخواهیم از احکام اولیه رفع ید کنیم، خدا گواه است خطرناک است و از آن بیمناکم که هر روز برای حکمی از احکام خدا جوی را فراهم کنند و ضرورتی بسازند و حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال نمایند.»

امام(ره) در قسمتی از پاسخ آورده‌اند:"... و ای کاش طرز رفتار و افکار سرمایه‌داران بزرگ و نیز زمین خواران غیرمشروع و دارندگان آپارتمان‌های بسیار، که بی‌تعهد به احکام اسلام به طور نامشروع به دست آورده‌اند و امروز با حساب دقیق، ملک طِلْق اسلام است که باید صرف مصالح اسلام و مسلمین شود و به مستمندان که با عسرت و ذلت به سر می‌برند باید رسیدگی شود، به سمع مبارک می‌رساندند تا معلوم شود چه مصیبت‌هایی بر اسلام و مسلمین می‌گذرد. اکثر قریب به تمامِ مساکنِ اجاره‌ای از این قشر است که با رسیدگی فقهی باید از آن‌ها مصادره شود، و کم کسی است که معتقد به اسلام و متعهد به آن باشد و حاضر شود در سرمای زمستان و گرمای طاقت فرسای تابستان، یک عده زن و بچه‌ی بی‌پناه را برای سودجوییِ هر چه بیشتر از خانه بیرون

براند و در معرض تلف اطفال آنان گذارد. آن قشر که این اعمال غیرانسانی را به اسم اسلام جلوه می‌دهند، آن‌ها هستند که یا به اسلام عقیده ندارند، یا عمل به احکام نکرده‌اند، و با تشبث به اسلام و قانون می‌خواهند به اعمال فاسد خود ادامه دهند..."(صحیفه امام، ج۱۷، ص۵۰۹).

به‌این طریق پایه مصلحت یابی در جمهوری اسلامی در جهت مصلحت پابرهنگان و عموم مردم نهاده شد (ر.ک: نامه امام برای تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام/صحیفه امام، ج۲۰، ص۴۴۶).

۲. مصلحت بافی درج.ا.ا

مصلحت نظام ابتدائاً مصلحت عمومی است نه صنف یا جناح یا اشخاص خاص.

امام خمینی می‌فرمود:«امام شما(علی(علیه السلام)) مصالح اسلام را روی هم رفته ملاحظه می‌کرد. مصالح شخصی را ملاحظه نمی‌کرد. آن روزی که مصالح عمومی اقتضاء می‌کرد تبعیت می‌کرد» (صحیفه امام، ج۱۹، ص۶۵تا۶۷).

«کسی که بر مسلمین و جامعه بشری حکومت دارد همیشه باید جهات عمومی و منافع عامه را در نظر بگیرد از جهات خصوصی و عواطف شخصی چشم بپوشد»(صحیفه نور، ج۱۷، ص۱۰۶).

این یک قاعده است. حتی اگر دولتی خاص یا اشخاصی خاص ترجیح یابند به‌خاطر نفعشان به مصالح عمومی است.

از همین رو پس از ترور شهید مطهری درباره حفظ شخصیت‌های اینچنین فرمودند:«پاسداران انقلاب و رؤسای آن موظف هستند از این شخصیت‌های ارزنده انقلابی حفاظت کنند و رفت و آمدهای مشکوک را تحت نظر بگیرند گرچه خود آنان راضی نباشند».

اهمیت مثل مطهری به آن "خیر عمومی" اش بود. گرچه به مرور به حفاظت کسانی توسعه داده شد که هیچ دشمنی جز نفس اماره خویش ندارند!

ترور شخصیتیِ کسانی مثل شهید بهشتی با تهمت‌ها و افتراءها موجب شد در قانون مجازات اسلامی موادی تعبیه شود که هتک حرمت و تخریب اینان قابل پیگرد شود.

ماده ۵۱۴ توهین به بنیان گذار (۶ ماه تا ۲سال حبس)، ماده ۶۰۹ توهین به رؤسای قوا و مقامات (۳تا۶ ماه حبس یا ۷۴ ضربه شلاق یا ۵۰ هزار ریال تا ۱میلیون ریال جزای نقدی) در نظر گرفت. اینجا هم به همه مسئولین شهری و استانی در حین خدمت تسری یافت!

در گام بعد "اطلاع" ازاموال دارائی مسئولین مورد حفاظت قرار گرفت!!! این در دوره غنیمت‌ها و گشایش‌های اقتصادی برای افراد خاص اتفاق افتاد!

مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام (ماده ۵ قانون رسیدگی به اموال مسئولان)، افشای اطلاعات مربوط به دارایی‌های مسئولین را ممنوع کرد!

«فهرست دارایی افراد مشمول و نیز اسناد و اطلاعات مربوط به آن به جز در مواردی که این قانون و آیین‌نامه ذیل آن تعیین شده است، محرمانه بوده و هر یک از مسئولان و کارکنان که حسب وظیفه مأمور تهیه، ثبت، ضبط حفظ فهرست دارایی‌های افراد مشمول یا اسناد و اطلاعات مرتبط با آن موضوع این قانون باشند و یا برحسب وظیفه اسناد مذکور در اختیار آنان قرار گیرد اگر عالماً عامداً مرتکب افشاء یا انتشار مندرجات این اسناد شوند و یا خارج از حدود وظایف اداری در اختیار دیگران قرار دهند یا به هر نحوی دیگران را از مفاد آن‌ها مطلع سازند به یکی از مجازات‌های درجه ۶ مقرر در ماده ۱۹قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲محکوم خواهد شد[۳۱تا۷۴ضربه شلاق تا ۵ سال محرومیت از شغل و فعالیت اجتماعی یا ۲سال زندان!] همین مجازات در مورد کسانی نیز مقرر است که با علم و اطلاع مبادرت به افشاء، چاپ و یا انتشار آن‌ها را فراهم نمایند. چنانچه افشاء اطلاعات براثر عدم رعایت نظامات اداری "غیر عمد" باشد مرتکب یا مرتکبین به یکی از مجازات-های از درجه ۸مقرر ماده۱۹قانون فوق‌الذکر محکوم خواهد شد[۱۰ضربه شلاق و ۳ماه زندان...]»!

می‌بینید مصلحت نظام به کجا کشید؟!

توجیه این قانون از سوی برخی چنین تئوریزه شد که: دارایی‌های مسئولین جزء اسرار نظام است!

برای تخلف از این قانون برخی فعالان رسانه‌ای محکوم هم شده‌اند حتی اگر به انعکاس خانه برخی از آن‌ها بوده باشد!

این درحالی است که امیر المومنین(علیه‌السلام) به مردمش می‌فرماید:"بدانید من هیچ چیزی جز اسرار جنگی را از شما پنهان نمی‌کنم"(نهج البلاغه، نامه ۵۰).

حالا دیگر خانه‌های اشرافی و ویلاهای آنچنانی از نگاه مراقب مردم انقلابی دور می‌ماند و اتفاقاتی که این سال‌ها شاهدیم را موجب می‌شود!

نمونه تبعیض قضائی درباره برخی خواص –که جزء تاریخ شده و دیگر سرش دعوا نیست- به‌خاطر مصلحت باقی‌ها هم خواندنی است:

نوشین و دو برادرش سعید و مجید نفیسی عضو گروه مارکسیستی پیکار و از کادر ارشد آن بودند. پدرشان پزشک مخصوص قائم مقام رهبری بود. همسر نوشین اعدام و نوشین هم محکوم به اعدام شد. اما با دخالت قائم مقام رهبری–که احکام عفو از سوی امام به او تفویض شده بود- تخفیف گرفت و آزاد شد!

دادستان وقت کشور (آیت‌الله یوسف صانعی) در ۶۳/۹/۲۵ در نامه‌ای به رئیس دیوان عالی کشور (آیت‌الله اردبیلی)نوشت:«باتوجه به سیاست کلی فقیه عالیقدر حضرت آیت‌الله العظمی منتظری در رابطه با برخورد با افراد وابسته به گروهک‌ها و زندانیان و با توجه به عنایت خاص ایشان نسبت به جناب آقای دکتر نفیسی، حسب نقل آیت‌الله محمدی گیلانی و با عنایت به این که افراد نزدیکی از این خانواده محکوم به اعدام و حکم درباره آن‌ها اجرا گشته و با عنایت به تعهد اسلامی و تخصص خود جناب آقای دکتر نفیسی و با توجه به تعهد پیوست تقاضا می‌شود از محضر امام امت مدظله العالی دو درجه تخفیف برای محکوم نوشین نفیسی صبیّه آقای دکتر نفیسی در خواست شود:

۱. مجازات اعدام او به ۱۵سال زندان

۲. مدت حبس وی به ۵ سال معلق شود. بدیهی است پدرش حاضر به ضمانت هم باشد»!

آیت‌الله اردبیلی هم درخواست راتأیید و به شهید لاجوردی ابلاغ می‌شود. شهید لاجوردی ۶۳/۲/۱۰ پشت حکم می‌نویسد:«زندانی نوشین نفیسی یکی از خبیث‌ترین و متعصب‌ترین افراد نادری است که در زندان تحمل کیفر می‌نماید؛ ولی با شیوه‌های منافقانه به دروغ خود را بریده نشان می‌دهد. بدیهی است کسی که از مرکزیت جناح انقلابی منشعب از پیکار مرتد محارب باشد، آزادی‌اش چه مقدار برای جامعه خطرناک است ولی چه می‌شود کرد چون دستورآزادی‌اش صادر شده چاره‌ای جز آزاد کردن نیست... خدایا تو شاهدی با دیدن این نامه و "تبعیض غیرقابل تصور" مرگ خود را از تو خواستم..."!

آن شهید غیور در سخنرانی تودیع خود هم گفت:«گفتم نوشین نفیسی را آزاد می‌کنید تا پدرش خوشش بیاید! اینکه مرکزیت و محور آزاد شود و زیر مجموعه آن اعدام، ظلم است... اگر قرار است یک وقت خدای نکرده این نظام جمهوری اسلامی لطمه بخورد از ناحیه این ظلم‌هاست. این‌ها ظلم است و ظلم قابل تحمل برای امثال من نیست".

این صرفاً یک مثال تاریخ گذشته است که طرفش یک شهید مورد تأیید نظام است نه ادعاهای مشابه در رسانه‌ها. اما اجمالاً می‌دانیم فقط همین یک نمونه نبوده و نیست! این‌ها مثال‌های مصلحت بافی برای نظام وترجیح مصلحت طبقه خاص بر عامه است.

تازه در آن روزها جامعه برخورد جدی امام خمینی درباره پیگرد قضائی نوه‌اش-حسین خمینی فرزند آقا مصطفی- را می‌دید که حتی اجازه شلیک به او را می‌داد!

ماجرای کشته شدن دو فرزند مقام عالی قضائی-آیت‌الله محمدی گیلانی- در خانه‌های تیمی و جانبداری نکردن ایشان را می‌دید.

وای به روزی که دیگر این برخوردهای کاهنده تبعیض هم نباشد و مقامات حافظ منافع فرزندان متخلفشان شوند!

۳. مصلحت سازی برای نظام!

از مصلحت بافی خطرناک‌تر مصلحت سازی است! اینجا صرفاً ترجیح مصالح موهوم نیست، بلکه امور به گونه‌ای پیش برده می‌شود که در واقع، مصلحتی اهمیت می‌یابد؛ درحالی‌که می‌توانست چنین نباشد. درست عمل کردن به وظایف، وضع واقعی میدان را به گونه‌ای می‌کرد که مصالح عالیه تأمین شود؛ اما کاهلی‌ها و بد عمل کردن‌ها وضعی به‌وجود می‌آورد که حالا مصلحت در تن دادن به چیزی فرو دین و مادون ارزش‌هاست!

ماجرای حکمیت صفین نمونه خوبی برای این مصلحت سازی‌هاست. مصلحت اعلا برداشتن معاویه و زوال حزب قاسطین است. امیر المومنین(علیه‌السلام) درباره‌اش گفت سازش با او، تکذیب ماجاء به النبی است. لکن وقتی برخی زعمای آن‌روز وضعی پیش آوردند که سپاه متشتت شد، مالک اشتر از چند قدمی خیمه معاویه برگشت. حالا دیگر پذیرش حکمیت، مصلحت مسلمین می‌شود[توجه کنید: اصل حکمیت، اصلی اسلامی است. پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله) درباره یهود بنی قریظه، حکمیت سعد معاذ را پذیرفت درحالی‌که خود معصوم و امام جامعه بود؛ لکن حکمیت صفین در لحظه فتح، کاری بی‌جا و مضرّ بود که بعداً با تحمیل حَکَمی مثل ابوموسی بدتر هم شد].

در جمهوری اسلامی پذیرش قطعنامه مثالی از مصلحت سازی(نه مصلحت بافی) است. تدبیر امور به گونه‌ای پیش رفت که مصلحت کشور در پذیرش قطعنامه شد! امام خمینی چنین نوشت:«من تا چند روز پیش معتقد به همان شیوه دفاع و مواضع اعلام شده در جنگ بودم. ومصلحت کشور و انقلاب را در اجرای آن می‌دیدم [مصلحت اعلا] ولی به واسطه حوادثی و عواملی که ازذکر آن فعلاً خودداری می‌کنم و به امید خداوند در آینده روشن خواهد شد و با توجه به نظر تمامی کارشناسان سیاسی و نظامی سطح بالای کشور که من به تعهد و دلسوزی آن‌ها اعتماد دارم با قبول قطعنامه و آتس‌بس موافقت نمودم» (صحیفه نور، ج۲۰، ص۲۳۸و۲۳۹).

در این وضعیت جدید، دیگر لحاظ مصلحت جدید عقلانی و شرعی است ولو نسبت به آن مصلحت اعلا جام زهر باشد (دقت کنید).

این مثال را با نمونه دختر نفیسی مقایسه کنید تا فرق مصلحت بافی با مصلحت سازی بهتر معلوم شود:

شهردار تهران(آقای کرباسچی) در دوره اصلاحات به‌خاطر تخلفات اقتصادی زندانی شد. ۳سال حبس و ۱۰سال محرومیت از مشاغل دولتی به همراه جزای نقدی، حکم او بود. جوسازی‌ها شروع شد؛ از یکپارچگی روزنامه‌ها تا احزاب و میتینگ‌های خیابانی تا تهدید به استعفای برخی ارکان دولت آقای خاتمی!

رئیس جمهوردر فروردین ۷۷ به رهبرانقلاب نوشت:« ...از محضرتان تقاضا می‌کنم که اگر موافقت فرمایید شهردار تهران آزاد شود تا پرونده در فضایی آرام‌تر و فارغ از فضاسازی و جوسازی‌هایی که مضرّ به رسیدگی است و با رعایت همه موازین و قوانین مورد رسیدگی قرار بگیرد»!

رهبر انقلاب هم در این وضعیت پیش آورده به رئیس قوه قضاییه (آیت‌الله یزدی) نوشت:«ریاست محترم جمهوری در نامه‌ای به اینجانب اعلام داشته که ادامه بازداشت آقای غلامحسین کرباسچی شهردار تهران "سبب ایجاد خلل در روند اداره کشور" و متضمن آثار زیان‌بار است و درخواست کرده‌اند که نامبرده آزاد شوند تا ادامه کار قانونی در فضایی فارغ از جوسازی‌های مضر به رسیدگی مطمئن انجام گیرد لذا با اعتماد به اظهار نظر رئیس محترم قوه مجریه لازم می‌داند دستور فرمایید نامبرده را آزاد کنند. بدیهی است که پیگیری پرونده جاری طبق مقررات قضایی که جنابعالی همواره برآن پافشرده‌اید باید ادامه یابد و متصدیان مسئول این پرونده با اطمینان به قانونگرایی و حق طلبی همه مسئولان کشور با دقت کامل کار خود را به پایان رسانند»!

بدین گونه شهردار تهران در۲۶فروردین۷۷ آزاد شد!

این هم تنها نمونه مصلحت سازی نیست."هیهات از عدم برگزاری انتخابات" رهبری در۹۶ و... شاید نمونه‌های بعدی بود که بعدها علنی‌تر شود!

از اینجاست که نیروهای انقلابی برای نرسیدن نظام به چنین وضعیت‌هایی وظیفه دارند و نباید صرفاً تماشاچی وقایع باشند.

مثلاً ایجاد مطالبه عمومی‌تر در جامعه برای ادامه برخورد با فساد شهردار تهران و همه دیگرانی که در هر جناح چنین‌اند، می‌توانست فضای دیگر و وضعیت دیگری را موجب شود،که تدارک مصلحت اعلا ممکن شود.

از همین روست که وقتی جریانات دانشجویی از رهبر انقلاب درباره تجمع مقابل قوه قضاییه می‌پرسند:«آیا حرکت‌هایی همچون تجمع مقابل قوه قضاییه و مطالبه شدید از آن‌ها در جهت مبارزه با مفاسد اقتصادی، تضعیف نظام است؟»

ایشان می‌فرمایند:«فرق می‌کند. گاهی اوقات قوه قضاییه مایل است یک چیزهایی را انجام بدهد؛ اگر پشتوانه‌ی اینجوری هم ببیند، حتماً انجام خواهد داد. بعضی از امواج سیاسی، جلوی قوه‌ی قضاییه را دربعضی از کارها می‌گیرند. بنابراین اگر تجمع مقابل قوه قضاییه برای مطالبه شدید از آن‌ها باشد من تصور نمی‌کنم این تضعیف نظام باشد...» (۸۲/۲/۲۲).

یک پرسش و پاسخ

سؤال:

علی‌رغم بیان شما این مسأله برایم حل نشد که حفظ جمهوری اسلامی از جان امام زمان(عج) هم مهم‌تر باشد! او آخرین ذخیره خداست و فدا شدنش مساوی با نماندن اسلام است، چگونه انقلابی که در بهترین حالت زمینه ساز ظهور اوست اهمیتش از خود او بیشتر باشد؟!

جواب:

اصل ادعا را اول خوب دریافت کنید:

امام معصوم فدائی اسلام است نه اسلام فدای او.

این حرف ریشه تشیع ماست. شاهان جور اسلام را فدای خود می‌کردند و به قیمت ماندن خود، اساس اسلام هم لازم بود می‌کندند. اما امام معصوم برای حفظ اساس اسلام یا ارزش‌های اساسی آن خود را فدا می‌کند. گاه از حقش می‌گذرد تا آن بماند مثل امیرالمومنین(علیه‌السلام) بعد سقیفه. گاه به قتلگاه می‌رود و گاه زندان و...

این حرف نفیس را امام خمینی در مقدمه وصیت‌نامه و شرح ثقلین به طرز عالی انجام داده؛ حتماً بخوانید.

حال اگر حرکتی انقلابی برای احیاء اسلام راستین شروع شد آیا امام خود را وقف آن نمی‌کند؟ و آیا می‌نشیند تا پیروز شوند بعد می‌آید؟ مثلاً کوفه توسط مسلم فتح شود و امویان در عراق سقوط کنند تا بیاید؟!

واضح است نه! از مقدمات قیام تا نتیجه حاضر به فداکاری است.

این منعی ندارد که اگر شهری شرایط بهتری داشت از آنجا شروع کند. اما آنجا هم مقدمه‌ای دارد و نتیجه‌ای. مقدمه، خیزش علیه ظالمین است و نتیجه: برپایی حکومت عدل اسلامی.

باز امام در مقدمه هم همراه مردمش هست. حال مقدمه‌ساز مسلم نامش باشد یا کسی دیگر.

اصلاً سیدالشهداء(علیه‌السلام) در همین مقدمه (نهضت و خیزش علیه ظالمین) شهید شد نه در نتیجه (پس از تشکیل حکومت).

از این حیث فرقی بین ائمه نیست و همه فدائی اسلامند. و امام زمان(عج) استثناء نیست.

نکته‌ای که هست پذیرش آن حرف از امام خمینی است که:

الف) انقلاب ایران نقطه آغاز انقلاب جهانی اسلام به پرچم‌داری حضرت حجت(عج) است.

یعنی اینجا هم خیزش، نقطه شروع و مقدمه هست برای آن نتیجه (پرشدن زمین از عدل و داد).

ب) اگر انقلاب اسلامی شکست خورد اسلام سیلی‌ای می‌خورد که به این زودی کمر راست نمی‌کند.

اگر این حرف هم قبول شد مقدمه بودن انقلاب ما برای ظهور تأکید و یاری آن ضرورت می‌یابد.

حال همان حرف‌های قبل درباره سیدالشهداء(علیه‌السلام) و قیام کوفه را بیاور.

اما ذخیره خدا بودن و آخرین ذخیره بودن او:

این ویژگی امام زمان(عج) او را استثناء از قاعده یاد شده نمی‌کند و باز این سخن درست است که:

حفظ اسلام اصیل -که در نظر امام خمینی در این زمان همین انقلاب اسلامی است- از جان ولی عصر(عج) هم مهم‌تر است.

لکن نکته حائز اهمیت اینجاست که خداوند وعده کرده جان این آخرین ذخیره تا رسیدن به مقصد نهایی حفظ بماند.

بین این که خدا جان این ذخیره را تا رسیدن به نتیجه حفظ کند، و بین اینکه این ذخیره از قاعده استثناء باشد فرق است(دقت کنید).

خداوند چنین وعده‌ای درباره ائمه قبل نداشت که مثلاً امام حسین(علیه‌السلام) را تا نتیجه حفظ کند لذا در فداکاری امام برای اسلام، شهادت یا اسارت و زندان آن‌ها هم اتفاق می‌افتاد اما در خصوص امام زمان، فداکاری‌اش را وعده داده با حفظ جان او باشد تا نهایت کار.

علی‌التشبیه وقتی قیام حضرت شروع شد و ظهور اتفاق افتاد آیا یک شبه دنیا پر از عدل می‌شود؟! واضح است نه!

حضرت از لحظه فتح مکه تا گرفتن کوفه، در همه مراحل مقدماتی تشکیل حکومتشان آیا خود نمی‌جنگند و جلوی تیر و دشمن نمی‌روند؟! واضح است در همه مراحل فداکاری دارند مثل سیدالشهداء(علیه‌السلام) و...

اما فرق در این است که خداوند جان او را حفظ می‌کند و در مقدمات فدا نمی‌شوند.

خلاصه: اینکه در مقدمات ایشان فدا نمی‌شود و به خواست الهی زنده می‌ماند. با اینکه باید در مقدمات فداکاری کند و نهضت(از مقدمه تا نتیجه) اهمیتش از جان او بیشتر است فرق دارد (تأمل کنید).

اما معنای نظام جمهوری اسلامی آن است که در سخنرانی بیان شد نه رجال سیاسی یا نظام اداری.

۲. معنای نظام و مصلحت آن

"مصلحت نظام"در بیان و اندیشه بنیان‌گذار انقلاب و رهبران آن به چه معنا بوده است؟!

امروز معمولاً به‌نام مصلحت نظام برخی حقوق و عدالت‌ها تعطیل یا به تأخیر می‌افتد. دقیقاً "نظام" در این تعبیر به چه معناست؟!

باید جای "نظام" معنایی بگذارید که وقتی بنیانگذار می‌فرماید: حفظ آن از اعظم فرائض است (صحیفه نور، ج۱۵، ص۲۰۳)/ اهمیتش از حفظ یک نفر-ولو امام عصر(عج) باشد- اهمیتش بیشتر است (صحیفه امام، ج۱۵، ص۳۶۵)/ معنای درستی درآید.

آیا مثلاً جان و آبروی رهبر انقلاب از اعظم فرائض و مهم‌تر از جان ولیعصر(عج) است؟!!

این نظام یعنی نظام آرمان‌ها و ارزش‌های اسلام و روی زمین اسلام مستضعفان و محرومان!

۱. خود امام خمینی در ادامه همان جمله می‌فرماید:«برای اینکه امام عصر هم خودش را فدا می‌کند برای اسلام» (توجه کنید).

در اول وصیت‌نامه هم به‌خوبی این حقیقت را توضیح داده‌اند که ثقل اصغر(اهل‌بیت) خود را فدای ثقل اکبر(اسلام و نظام ارزش‌ها و آرمان‌هایش) می‌کنند.

۲. رهبر انقلاب هم می‌فرماید:«نظام جمهوری اسلامی، نظام آدم‌ها و اشخاص و افراد نیست؛ نظام آرمان-هاست»(۹/۸/۸۰).

در پایان سخنانشان در دانشگاه علم وصنعت هم از آن به "ساخت حقیقی" (مقابل ساخت حقوقی) تعبیر کردند(حتماً رجوع کنید).

۳. این اسلام،"وجود ذهنی" و مباحثات طلبگی نیست روی زمین اردویی دارد امام خمینی در نامه‌اش برای تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام به خوبی این مصلحت و نظام را معرفی می‌کند:«مصلحت نظام از امور مهمه‌ای است که مقاومت مقابل آن ممکن است اسلام پابرهنگان زمین را در زمان‌های دور و نزدیک زیر سؤال ببرد و اسلام آمریکایی مستکبرین و متکبرین را با پشتوانه میلیاردها دلار توسط ایادی داخلی و خارجی بر آنان پیروز گرداند»(صحیفه امام، ج۲۰، ص۴۴۶).

مصلحت اسلام پابرهنگان، مصلحت نظام است!

یک مثال عینی: اول انقلاب برای خانه‌دار کردن بیغوله نشین‌ها نیازمند زمین شهری شدیم. و زمین‌داران طبق قاعده فقهی مسلط بر اموال خود بودند و نمی‌شد ملزم به فروششان کرد. همین معنا از مصلحت نظام امام را واداشت علی‌رغم مخالفت مراجعی مثل آیت‌الله گلپایگانی طرح الزام فروش بیش از ۱۰۰۰متر را اجازه دهد. یعنی برای مصلحت پابرهنگان موقتاً حکم شرعی الناس مسلطون علی اموالهم را تعطیل کند!

۳. از حفاظت از جان و حیثیت شخصیت‌ها مقابل دشمن تا حفاظت از اموالشان مقابل ملت!

وقتی ماجرای ویلای ۱۰۰۰۰متری ای که ۲۵سال در تصرف یک مقام عالی رتبه بود علنی شد، سؤالاتی پدید آمد که آیا فقط همین یک ویلا در تصرف غیرمجاز است؟! آیا اگر ایشان هنوز درمسئولیت خود باقی بود، کسی جرأت تعرض به تصرف غیرمجازش داشت؟!

می‌دانید ریشه‌ی این مصائب کجاست؟!

این انقلاب، حدوث و بقائش با حضور انبوه مردم بوده است. اصلی‌ترین نگهدار ارزش‌های این انقلاب و پیشبرنده به سمت اهدافش مردم متولی به ولایت‌اند. با خمینی بزرگ انقلاب کردند و پای همه سختی‌های جانکاهش ماندند. با جانشین صالح او انقلاب را از فتنه‌ها حفظ کردند و با وجود همه نامردمی برخی مسئولان و سیاست‌ها، هنوز هم حتی پس از اعتراضات دی‌ماه۹۶ اکثریت قاطع‌شان از سیاست‌های کلان و کلی نظام حمایت می‌کنند (نظرسنجی مرکز مطالعات بین المللی و امنیتی دانشگاه مریلند).

این یعنی مردم هنوز "نظام" را در مسیر "انقلاب" و اهداف و آرمان‌های آن می‌بینند حتی اگر حرکتش گاهی کند و ازجاهایی گله‌ها داشته باشند.

اما نظام[مجمع تشخیص مصلحت نظام برای نمونه] به این مردم چه نگاهی دارد؟!

پریروز برای حفظ "جان" شخصیت‌های ارزشمند انقلاب -مثل مطهری‌ها- تیم حفاظت شخصیت‌ها را پذیرفتند ولو آن شخصیت‌ها را از مطهری و بهشتی به افراد زیادی تسری دادیم که بسیاری از آن‌ها هیچ دشمنی جز نفس اماره‌شان ندارند!

دیروز باز برای حفظ "حیثیت" شخصیت‌های انقلابی چون بهشتی مظلوم در مقابل تخریب‌های سازمان یافته‌ی مجاهدین و تیم بنی‌صدر و... قانون مجازات اسلامی را تنظیم و مدعی‌العموم را به یاری آوردیم. گرچه باز از آن شخصیت‌ها به مسئولین جزء هر اداره‌ای تنزل شد. توهین و تخریب او -حتی اگر سدی مقابل حرکت انقلاب هم باشد- "جرم عمومی" تلقی شد که غیرخودش، مدعی‌العموم هم می‌تواند متهم را به دادگاه بکشاند (ماده ۶۰۹ مجازات اسلامی).

در این دو گام، مسئول مقابل "دشمن" و "دشمنی" حفظ می‌شد. اما در گام جدید مصوبه‌ای در مجمع تشخیص مصلحت نظام(!) تصویب شد که مردم را نسبت به اطلاع از دارایی‌های مسئولین هم نااهل دید و انتشار دارایی‌ها -حتی اگر کاملاً منطبق با واقع و بدون هیچ توهین و حتی نقد هم باشد- را جرم خواندند! و برایش حتی اگر انتشار اطلاعات، غیرعمد هم باشد کیفر قرار دادند! (مصوب۱۸مهر۹۴).

تمایز را متوجه می‌شوید:

حفاظت از جان شخصیت در مقابل "ترور" و حفاظت از حیثیت آن‌ها در مقابل "تخریب" بود اما حفاظت از اموال مسئولان در مقابل "اطلاع" شد!

حفاظت از جان آن‌ها مقابل "فرقان و گروهک رجوی" و حفاظت از حیثیت آن‌ها در مقابل "سمپات‌های سازمان‌یافته بنی‌صدری و سازمان مجاهدینی" بود اما حفاظت از اموالشان در مقابل "مردم" شد! یعنی همان اصلی‌ترین موتور محرک انقلاب به سمت اهدافش.

وقتی" اطلاع " نبود، "اصلاح" نیست. وقتی اصلاح نبود، "فساد" مثل موریانه‌ای تنه نظام را می‌خورد و هر از چند گاهی شاخه‌ای پوسیده جدا و عیان می‌شود.

جای "دید نافذ مردم" به چند اداره‌ی عریض و طویل بسنده شد که الحمدلله همیشه بهانه‌ی کمبود بودجه، عدم تناسب میزان نیرو با وسعت بازرسی، نبودن شکایتی از دستگاه مربوطه و...را دارند و البته خود صدچندان نیازمند نظارت عمومی ملت رشید و انقلابی‌اند.

مثل این مصوبات موجب می‌شود "صرف اطلاع‌رسانی" به مردم هم جرم و مستوجب زندان و شلاق شده بالتبع مردم بی‌تفاوت شوند و موتور محرک انقلاب رو به خموشی و خمودی رود و فقط حضورش در راهپیمایی‌ها طلب گردد.

البته جای اطلاع درست، هزاران شایعه‌ی بدتر از دارایی‌های واقعی مسئولین دست به دست شود و ذهنیت جامعه را تخریب کند. و ناامیدی را نتیجه دهد.

امیرالمومنین(علیه‌السلام) اما با وجود عصمت نگاه مردم را ناظر خود و اطلاع آنان را محک گرفت آنجا که دارایی اندک خود را به مردم نمایاند و فرمود: اگر روزی که از شهرتان می‌روم وضعم غیر از وقتی است که آمده‌ام پس حتماً از خائنین هستم! (المناقب، ج۲، ص۹۸).

۴. ناکارآمدی و نامقبولی ومصالح تصنعی!

۱. رهبرمعظم انقلاب:

۱-۱ کارآمدی و مشروعیت:

«مشروعیت همه ما بسته به انجام وظیفه و کارآیی در انجام وظیفه است. بنده روی این اصرار و تکیه دارم که بر روی کارآیی‌ها وکارآمدی مسئولان طبق همان ضوابطی که قوانین ما متخذ از شرع و قانون اساسی بایست تکیه شود. هرجا کارآمدی نباشد، مشروعیت از بین خواهد رفت»(تأمل کنید)(دیدار با خبرگان ۸۳/۶/۳۱).

۱-۲ خواست مردم:

«خواست و اراده و ایمان مردم، حتی بالاتر از این عواطف آن‌ها، پایه اصلی حکومت است. این نظر اسلام است و ما هم به همین معتقدیم.» (۷۷/۱۲/۴ پرسش و پاسخ با سردبیران نشریات دانشجویی).

بر این اساس مسئول ناکارآمد و نامقبول فاقد مشروعیت سیاسی است و"ثبوتاً" نیازی به اتمام دوره نصب یا انتخاب برای برکناری ندارد (راه‌های اثباتی این تعویض در قانون بیان شده است).

۲. شهید اول در کتاب ارزشمند القواعد و الفوائد، عزل منصوبان ولیّ امر را در سه مورد می‌شمارد:

۱) وقتی ولیّ امر در ابقاء آن‌ها مشکوک [نه حتماً مقطوع] به خوف مفسده‌ای باشد.

۲) وقتی کامل‌تر[و کارآمدتری] از او پیدا شود. به‌خاطر مقدم بودن اصلح بر مصلحت.

۳) وقتی مردم از او کراهت داشته و به دیگری انقیاد داشته باشند؛ حتی اگر آن دیگری اکمل از او نباشد و صرفاً اهلیت داشته باشد. چون نصب حاکم برای مصلحت مردم است؛ پس هرجا صلاح تمام‌تر باشد او اولی است (القواعد و الفوائد، ج۱، ص۴۰۵و۴۰۶).

بر این اساس در قسمت انتصابی حکومت اصل بر مادام‌العمر بودن منصوب یا الزاماً پایان دوره نصب نیست! اگر کارآمدی یا مقبولیت عمومی‌اش زایل شده، عزل و تعویض او لازم شده است.

۳. قانون اساسی جمهوری اسلامی که عصاره اجتهاد مجتهدان تراز اول انقلاب است:

در قسمت انتخابی حکومت، قانون اساسی برای تعویض حاکمان غیرکارآمد یا نامقبول قبل از اتمام دوره انتخابی چاره اندیشیده است:

۱) ریاست مجلس، هرساله باید از سوی نمایندگان انتخاب شود. یعنی انتخاب اولیه برای یک دوره ۴ساله نمایندگی نیست و در یک دوره نمایندگی۴ انتخاب ریاست مجلس وجود دارد.

۲) برای رئیس جمهور و وزیران، امکان استیضاح از سوی نمایندگان ملت درون دوره ۴ساله قرار داده است؛ که در صورت رأی آوردن استیضاح، بدون اتمام دوره، کنار نهاده شوند؛ و انتخاب جدید(برای وزیر) و انتخابات جدید(برای رئیس جمهور) برگزار شود.

۳) طبق اصل مترقی۱۳۶ اگر بیش از نصف کابینه به هردلیل(فوت، استعفاء، عزل، استیضاح) کنار رفتند؛ باید کل کابینه دوباره برای رأی اعتماد به مجلس عرضه شود (کابینه فعلاً ۱۹عضو دارد واین دولت ۷عضو تعویضی دارد).

گرچه سهمی از ناکارآمدی‌ها بخاطر ساختارهای غلط است؛ اما مدیران منصوب ومنتخب ناکارآمد و نامقبول هم کم نیستند.

از این ظرفیت قانونی وشرعی برای کاستن ناکارآمدی مُسری اجرائی، تقنینی، نظارتی در حوزه اقتصاد و معیشت، عدالت و فرهنگ چرا استفاده نمی‌شود؟! چرا در قانونی نانوشته منصوبان درمدت مدید منصوب و فقط جابه‌جا می‌شوند و منتخبان حتماً باید تا پایان دوره بمانند؟!

آیا در انباشت ناکارآمدی در برخی حوزه‌ها، صرفاً بحث کلامی کردن وتقصیر را متوجه این نهاد کردن و آن نهاد را رهاندن کفایت می‌کند؟! این کار -که بعضاً ناصحیح و بامثال‌های غلط از سیره ائمه هم انجام می‌شود- مفسده‌ی واقعی را زایل و صلاح مردم را تأمین می‌کند؟!

آیا شماتت مردم که حقتان است؛ خود انتخاب کرده‌اید! پاسخ مسئولانه به ناکارآمدی است؟! آیا انتصابی‌ها همه کارآمد و مقبولند؟! آیا کاندیدهای رقیب در همه دوره‌ها، همه کارآمد بوده‌اند؟!

بقیه منتخبین موجود مردم (نمایندگان مجلس مثلاً) در کارآمد سازی بخش انتخابی دیگر(دولت مثلاً) تا صندوق رأی بعدی هیچ وظیفه قانونی ندارند؟!

إعمال این وظیفه قانونی با عرف‌های غیرقانونی(حتی تطمیع) یا مصلحت‌های جناحی ممانعت نمی‌شود؟!

فراموش نکنیم مصلحت مردم و انقلاب در دوره‌های متوالی نباید فدای مصلحت‌های تصنعی یا کم ارزش‌تر شود و عرف محافظه کاری جای رویه انقلابی سابق بنشیند.

(پیام این نوشته استیضاح این دولت نیست و توجه دادن به ظرفیت‌های شرعی و قانونی برای کارآمد سازی حکمرانی است).

فصل سوم:

تهمت بیگانگان

نقد مستند "بهتان برای حفظ نظام" شبکه بی بی سی

نقد در سه قسمت تقدیم می‌شود:

1. سانسور و مغالطه در نقل اقوال امام و فقهاء.
2. مبرا بودن رهبران انقلاب از این اتهامات.
3. برخی اشتباهات دوستان نادان.

قسمت اول:

در این مستند آقایان کدیور و سروش می‌خواهند براساس روایت داود بن سرحان پشتوانه مذهبی برای بهتان زدن به مخالفین نظام بسازند و نمونه‌های احتمالی را نه خطا بلکه رویه‌ای دینی جلوه دهند!

آقای کدیور ادعا می‌کند تا قرن ۱۰ فقهاء از "باهتوهم" در این روایت، مبهوت کردن اهل بدعت با حجت‌های قاطع می‌فهمیدند اما از قرن ۱۲ به این سو معنای بهتان زدن، اظهر شده است! و از اینجا به امام و شاگردانشان گریز می‌زنند.

درحالی‌که بر اهل فقاهت روشن است کماکان همان معنا و استشهاد به آیه "فبهت الذی کفر" در بین فقهاء از جمله فقیهان انقلاب اسلامی اظهر است!

امام(ره) خود در تحریر نسبت کمتر از زنا در فحش‌ها -مثل دیوث- را موجب تعزیر می‌شمارد.

رئیس قوه قضاییه امام (آیت‌الله اردبیلی) هم در درس‌های فقه خود روایت را به مبهوت کردن اهل بدعت با حجت‌های قاطع معنا و همین معنا را اظهر می‌شمارد. بهتان زدن به اهل بدعت را در کارهایی که مرتکب نشده‌اند جایز نمی‌داند چون کذب است(فقه الحدود و التعزیرات، ج۲، ص۳۰۱).

آقای کدیور واژه مهدور العرض را از جانب خود ساخته ادعا می‌کند فقهای نظام بی‌آبرو کردن این افراد را جایز می‌شمارند! درحالی‌که عالی‌ترین مقام قضایی در دوره امام در ادامه همان مباحث این اصل خود ساخته کدیور

را به تصریح ابطال می‌کند که: احترام نداشتن اهل بدعت در اسلام موجب جواز بهتان به آن‌ها نمی‌شود چنانچه تهمت زنا بر غیرمسلمان(کافر) در روایات نهی شده است (ر.ک: همان).

کدیور سپس سراغ شاگرد دیگری از امام که در شورای نگهبان است (آیت‌الله مومن) می‌رود و چنانچه در بقیه نوشته‌هایش هم سابقه دارد بخاطر اغراض سیاسی حرف طرف را سانسور و تحریف می‌کند و کاملاً برعکس فرمایش ایشان جلوه می‌دهد!

آیت‌الله مومن در توضیح مبانی تحریرالوسیله امام ذیل این بحث که آیا می‌توان به اهل بدعت به استناد روایت داود بن سرحان(باهتوهم) نسبت زنا داد و آیا اگر کسی چنین کرد از حد(قذف) معاف است؟ بحثی دارند و می‌فرمایند چنین قولی بنا به فرضی است که از "باهتوهم" معنی بهتان زدن گرفته شود لکن این معنا مسلم نیست.

بعد معنای مقبول را که همان مبهوت کردن با حجت و استدلال است مطرح کرده و چنین نتیجه می‌گیرد: «مع هذا الاحتمال فلاحجه فیها علی جواز قذفهم: با احتمال معنای مبهوت کردن دیگر هیچ حجتی بر جواز نسبت زنا دادن به اهل بدعت باقی نمی‌ماند»(مبانی تحریر الوسیله، کتاب الحدود، ص۴۵۱). جالب‌تر اینکه بعد، عدم جواز را بنا به احتمال دیگر (که باهتوهم به‌معنی بهتان زدن باشد) هم محکم می‌کنند: عمومات حرمت قذف(نسبت زنا دادن) و اجرای حد بر این احتمال(جواز بهتان به اهل بدعت) حکومت دارد(ر.ک: همان). نتیجه اینکه به‌نظر ایشان هیچ راهی برای معنای دلخواه آقای کدیور باز نیست لکن ایشان بینات سخن این شاگرد امام را رها و در اللهم الا ان یقالها دنبال چیزی برای مطلوب خود است!

تا اینجا ثابت شد فقهای تراز اول جمهوری اسلامی و متصدیان تقنین و قضا هرگز چنین تئوری‌ای نداشته‌اند.

محور دیگر حرف‌های اینان مغالطه درمعنای حفظ نظام و مصلحت نظام و جواز تعطیلی موقت برخی احکام در صورت تزاحم با آن است که چون در سخنرانی امسال رحلت امام مفصل بدان پرداختم تکرار نمی‌کنم و اهل دقت را به همان ارجاع می‌دهم.

قسمت دوم:

درمستند بهتان برای خود رهبران فقط سه مورد شمارش می‌شود:

موارد ادعایی مجوز یا ارتکاب بهتان از امام!

۱. درباره روحانیون مرتبط با دربار.

جمله امام درباره آنها نه توصیه به تهمت زدن است نه حتی کتک زدن بلکه صرفاً برداشتن عمامه(خلع لباس) آن‌ها را از جوانان می‌خواهد.

امام حتی پس از دیدار فرح با آیت‌الله خویی و خشم انقلابیون از آیت‌الله، هرگز اجازه بدگویی از ایشان را نداد.[1]

ماجرای طلبه‌ای که بی‌مقدمه در حضور امام کلامی گفت و امام سخن او را قطع کرد و فرمود ۴۰روز مرا به زحمت انداختی! مشهور است.

۲. جمله امام درباره مسلمان نبودن مصدق!

چند اشکال این مورد در مستند:

- نقل سروش از مکالمه جلال‌الدین فارسی با امام در تعارض با نقل خود جلال‌الدین در مصاحبه با روزنامه اعتماد ملی(شماره ۵۹ در ۸۵/۱/۲۸) است! در مصاحبه روزنامه امام پس از شنیدن شهادت جلال فارسی مبنی بر خمس دادن مصدق می‌فرماید: ان‌شاءالله مسلمان بوده است. اما سروش می‌گوید امام شانه بالا انداخت و گفت این بحث را خاتمه دهید!

- ظرف صدور آن جمله از امام، مخالفت جبهه ملی با لایحه قصاص است. مخالفت و انکار ضروری دین به فتوای همه فقهاء موجب خروج از اسلام است حتی اگر مخالف، برخی احکام دیگر(مثل نماز یا خمس) را انجام دهد. به حسب وحدت سیاق جملات امام که پس از ارتداد جبهه ملی به‌خاطر مخالفت با لایحه قصاص، مسلمان نبودن مصدق (از بزرگان آن جبهه) را طرح می‌کند، معلوم است چیزی از جنس انکار ضروری و مخالفت با احکام اسلام در بین است که با خمس دادن مصدق(به‌فرض صحت) حل نمی‌شود.

---

[1] http://mobahesat.ir/7524

اقلاً جلوگیری و مخالفت مصدق با تعطیلی تولید و فروش مشروبات الکلی به‌خاطر عایدی دولتش از مالیات آن‌ها با وجود اصرار آیت‌الله کاشانی نقل شده است.[۱]

این کار شائبه مخالفت آشکار با حرمت مشروب و اجرای حد برآن دارد.

پس حتی اگر منظور امام از "مسلم نبود" برای مصدق همین معنای فقهی مصطلح باشد، از مصادیق بهتان نبوده است.

نمونه‌های ادعایی مجوز بهتان از سوی رهبری!

در مستند بهتان برای شخص ایشان فقط یک مورد نقل می‌شود: حدس ایشان بر سناریوی خارجی داشتن قتل‌های زنجیره‌ای!

آیا جمله ایشان درباره قتل‌های زنجیره‌ای مجوز بهتان به متهمان است که با بیگانگان در ارتباط بوده‌اند؟!

درباره تصاویر بازجویی‌ها و اعتراف گیری‌های متهمان این قتل‌ها چند نکته حائز اهمیت است:

از اول با فشار رسانه ای و جوسازی های سیاسی، کمیته بررسی نه در قوه قضائیه بلکه متشکل از سه نفر زیر نظر رئیس جمهور وقت تشکیل شد که حتی وزیر اطلاعات در آن نقش اصلی نداشت. بازجوهای آن تیم سیاسی، کار را چنین پیش برد. که ظاهراً خلاف رویه معمول بازجویی‌ها بود.

جالب اینکه کسی که موجب نجات این زن شد، رهبری بود که به محض اطلاع ورود کرد...

وابستگان همان تیم در ادامه تخریب چهره نظام این فیلم را نشر رسانه ای داد تا جزء دیگر پازل سست کردن باور عمومی نسبت به دستگاه‌های اطلاعاتی کشور کامل شود![۲]

خود مستند سازان اعتراف دارند که رهبری سخنانی برضد تهمت زدن به دیگران و مخالفان دارند (در قسمت سوم این نقد مواردی را می‌شماریم اما منصفان به سخنان ایشان در ۸ ماه پس از انتخابات ۸۸ رجوع کنند ببینند چند بار در آن فضای ملتهب همین تذکرات را به نیروهای انقلابی داده‌اند؟)

آقای اشکوری در مستند بی بی سی تصریح می‌کند که من هیچ نسبت مستقیمی در این‌باره به آقای خامنه‌ای نمی‌دهم. اما سخنشان درباره سکوت ایشان درمقابل این کارهاست. برای القاء سکوت رضایت رهبری، مواردی را شاهد می‌آورند که البته جواب آن‌ها کامل بیان نمی‌شود.

---

[1] https://www.tasnimnews.com/fa/news/1392/12/05/293312

[2] https://snn.ir/fa/news/272439

درحالی‌که مواردی از برخورد رهبری با بهتان زنی به مخالفان و دگر اندیشان هم قابل فهرست کردن است که شاید از موارد شمارش شده این مستند برای سکوت رضایت بیشتر باشد!

صرفا چند نمونه:

مقابل نمونه آقای شریعتمداری و ساواک (که بهتان یا واقعیتش بماند) می‌شود رفع اتهام از شریعتی درباره رابطه داشتنش با ساواک از سوی رهبری را قرینه‌ی مقابل آورد (ر.ک: حاشیه بر چاپ سوم کتاب جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی-سیاسی ایران، رسول جعفریان).

مورد تهمت به سید محمد روحانی را خود مستند اعتراف می‌کند دوتایش از سوی امام(ره) رد و با نشرش مخالفت شد!

مقابل مورد سیرجانی، نمونه مواجهه با تهمت زنی به آقای مهاجرانی را هم می‌شود دید. وقتی مهاجرانی مقاله مذاکره مستقیم با آمریکا را نوشت برخی به طعن و تهمت علیه او اقدام کردند که رهبری با نامه‌ای از او دفاع و از این کار منع کردند.[۱]

این درحالیست که به گفته خود سیرجانی نامه اولش به رهبری جواب (ولو تلخ) گرفته و آن موجب زندان رفتنش نشده است! نامه دوم عناوین مجرمانه‌ای دارد که طبعاً پیگرد داشته است.

در مقابل مورد سعید امامی -که مستند از سکوت رهبری در مقابل اتهامات کیهان به او می‌خواهد بهره برداری کند- نمونه برخورد رهبری با کیهان در ماجرای اتهام جاسوسی زدن به مشایی را می‌شود نهاد.

حال ماجرای سعید امامی چه خصوصیتی داشته و آیا واقعاً بهتان بود یا طبق گزارش‌های سازمان‌های قضایی و اطلاعاتی اسنادی بود؟ نیاز به اشراف اطلاعاتی بیشتر است.

خلاصه اینکه با ذکر چند مورد سکوت در مقابل اتهامات، با وجود جملات زیاد نهی از تهمت و بهتان به مخالفان و هم ورود در مواردی به همان نسبت نمی‌توان منطقاً نتیجه گرفت که سکوت در آن موارد، سکوت رضایت بر بهتان زنی است به‌خصوص که اقلاً مواردی از آن‌ها روشن است اتهامات وارد بوده و بهتانی در کار نبوده است.

[1] http://farsi.khamenei.ir/message-content?id=2305

قسمت سوم: دوستان نادان!

چنانچه امیرالمومنین(علیه السلام) فرمود: امرمشتبه نمی‌شود الا اینکه مقداری حق را هم به باطل درآمیزند (خطبه۵۰). درباره موارد بهتان زنی توسط رسانه های متعلق به جبهه ولایت و انقلاب در مستند بی بی سی، قضاوتی نمی‌کنم که هرکدام پرونده‌ای است و نیاز به بررسی دارد اما این را هم انکار نمی‌کنم که "فی الجمله" چهره‌ها و رسانه‌ها و جریان‌های اجتماعی این جبهه مصون از این عیب نبوده‌اند! مواردی دادگاهی شده و حکم(ولو خفیف) گرفته‌اند (مثل بهتان به فائزه هاشمی یا توهین به رئیس جمهور سابق و حاضر و...) مواردی هم نه!

به نظرم تفکیکی لازم است:

۱) افراد شاخص منصوب یا منسوب به حکومت و سازمان‌های حکومتی.
۲) جریان‌های اجتماعی و گروه‌های فعال شهروندی.

وضعیت و هم حکم این دو بالسویه نیست.

برای قسم اول:

۱-۱ مثلاً رهبری به ائمه جمعه سبک قرآن را توجه می‌دهد که هتاکانه نیست و حتی وقتی صحبت از کافرین است می‌فرماید:"لکن اکثرهم لا یعلمون" نمی‌گوید همه آن‌ها! ملاحظه می‌کنید بالأخره یک اقلی هستند بین همین‌ها که این‌ها تعقل دارند(۹۴/۱۰/۱۴) حالا اگر امام جمعه‌ای چنین توصیه‌ای را رعایت نکرد هم هتاک سخن گفت و هم جمع بست! (مثلاً اهل کنسرت را "اقلیتی هوس باز و شهوتران" خطاب کرد!(سایت الف کد۲۸۰۶۴۵) آیا نباید از سوی شورای سیاست‌گذاری و... به او تذکر جدی داده شود؟! اثر این تذکر -اگر بوده- عذرخواهی و عدم تکرار است. آیا چنان شده است؟!

۲-۱ اینکه مدیر کیهان چراعوض نمی‌شود؟! جوابش از جنس عدم تعویض مدیر روزنامه اطلاعات است که مادام العمرند ولو با گرایش‌های مختلف! اما اینکه چرا در موارد مشابه آن تذکر رهبری(در قسمت۲ گذشت) باز درباره دیگران تکرار می‌شود؟! توجیهی ندارد !همین است حساب برنامه‌های تلویزیونی!

۳-۱ سردار نجات (مقام ارشد حفاظت اطلاعات سپاه) دربرنامه‌ای تلویزیونی خاطره می‌گوید در ماجرای عاشورای ۸۸ رهبری به ایشان پیام دادند که آتش زدن خیمه‌های عزای امام حسین(علیه السلام) را به سران فتنه نسبت ندهند که این کار ضد انقلاب است![۱]

---

[1] https://www.aparat.com/v/PSinl

سؤال اساسی از مثل ایشان این است آیا شما این را به زیرمجموعه خود هم ابلاغ کردید؟ آیا نیروهای سازمان یافته انقلاب همین دستور را گرفتند؟ و رعایت شد؟!!

آیا با سرداری -ولو خدوم در عرصه زلزله‌زدگان- که در نقد رئیس جمهور به او نسبتی مشابه مستی می‌دهد! ("الکل دلسترش زده بود بالا..."!!!) از سوی نهادهای مربوطه بازخواست می‌شود؟!

سرداری دیگر از بیت، وقتی معاون رئیس جمهور را "ملعون" و فلان حرف را "تخم لق" او می‌خواند، آیا مؤاخذه می‌شود؟! عذر خواهی می‌شود؟! یا تا آخر سر حرفش می‌ماند؟!!

به این آقایان توصیه می‌کنم مستند بهتان بی بی سی را ببینند تا بالعیان ببینند چگونه ضد انقلاب نادانی‌ها را اول پای ولایت و بعد پای فقاهت شیعه می‌نهد و زحمات هزار ساله فقیهان وارسته را طالبانیسم جلوه می‌دهد!

اما در بخش دوم (جریان‌های اجتماعی) گرچه این افراطها و خروج از حریم قانون و اخلاق هنوز کم نیست اما به نظر می‌رسد از دو دهه قبل به وضعیت بهتری رسیده است. دهه ۷۰موتورسواران و جلسه برهم زنان و هتاکان بیشتر از حالا بود. تذکرات مکرر رهبری بر توهین نکردن و تعابیری مثل "جگرآدم خون می‌شود" برای مثل حادثه کوی دانشگاه از یکسو و فشارهای افکار عمومی از سوی دیگر این جریانات را معقول‌تر کرده است. مقایسه "الله کرم" با "رحیم پور"، "ارضی و حدادیان" با "مطیعی و نریمانی" و "هفته نامه شلمچه و یالثارات و جبهه" با "عبرت‌ها " و حتی "۹دی" خبر از بهبود می‌دهد.

قطعاً سهم زیادی از منطقی‌تر و متقن‌تر مطالبه کردن ارزش‌ها و شیوع فرهیختگان انقلابی و جوان در عرصه‌های تخصصی (از هسته‌ای تا اقتصادی و...) مدیون راهبری اجتماعی درست رهبرانقلاب است. در مناظرات و میزگردهای تخصصی جوانانی انقلابی تر از دهه ۷۰ موج می‌زنند که چیزی از بهتان و فحش و هتک بر زبان ندارند. رهبری با وجود آن گلایه‌ها پشت نیروی جوان انقلابی را خالی نکرد تا دگراندیشان دولتی و مدنی، نابودشان کنند، اما رشد جمعی آن‌ها را تدبیر کرد تا بدین جا رساند. مثل همین کار را در سیره امیرالمومنین(علیه‌السلام) با جوانان شورشی علیه عثمان داریم. برخی (مثل محمد بن ابی‌بکر) رسماً عثمان را "تکفیر" و حتی در قتلش متهم بودند! امام فعلشان را تأیید نکرد اما آن‌ها را تسلیم معاویه هم نکرد بلکه مثل آنچه به حجر و عمرو بن حمق تعلیم داد (روشنگری، جای فحش و سب) تربیتشان کرد.

پایان